



مطالعه

معارف بهائی

اسوان در آثار بهائی

دکتر وحید رافتی

شماره اول
Volume 1, No. 1

رد دوم

Westminster of the ...
... 1900 ...
(2)

مقدمه دوره دوم

نظر به اهمیت و ضرورت مطالعه و نشر معارف بهائی، محفل روحانی ملی بهائیان ایران در سال ۱۲۰ بدیع - ۱۹۷۴ میلادی گروهی از فضلای جامعه بهائی ایران را بضمومت هیئت مخصوصی انتخاب و به تهیه نشریه ادواری خاصی که هدف از آن مطالعه و تحقیق در تعالیم و عقائد و تاریخ امر بهائی بود مأمور فرمود. لجنه مزبور نشر جزواتی را تحت عنوان "مطالعه معارف بهائی" وجهه همت قرار داد و هدف از تهیه و نشر این جزوات را در مقدمه جزوه اول که عیناً در صفحات بعدی رساله حاضر به طبع رسیده مندرج ساخت. در این مطالعات که متدرجاً هجده شماره از آن نشر گردید مباحثی نظیر "الوهیت و توحید" و این حقیقت که "دیانت بهائی منشاء الهی دارد" شرح و بررسی گردید. از آثار متقدمان، یکی از رسائل جناب نعیم اصفهانی، مستند بآیات و بشارات کتب مقدمه نشر شد و همچنین مسائل و کلماتی در باره منابع تاریخی و تاریخ امر بهائی بوسیله اعضای لجنه مزبور و بعضی دیگر از فضلای جامعه مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفت. متأسفانه انتشار این جزوات به علت مشکلات و تضییقات جدیدی که برای بهائیان ایران در اثر تغییر نظام سیاسی آن سرزمین بوجود آمد در سال ۱۹۷۹ میلادی متوقف گشت.

چون نشر جزوات "مطالعه معارف بهائی" اثری مفید و موثر در مطالعه و اشاعه معتقدات دیانت بهائی برسد مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی که به هدایت و تأیید بیت العدل اعظم الهی در سال ۱۹۸۶ میلادی در کانادا تأسیس گشته مسمم گردید که ادامه نشر جزوات مزبور را به همان سبب و سیاق

و تحت همان عنوان "مطالعه معارف بزمی" رجبیه ۱۳۰۳ در ایران
 دهد و پس از توقف انتشار دوره اول آن در ایران نشر دوره
 دوم را در کانادا آغاز نماید. هدف و روش مؤسسه معارف بهائی
 در نشر دوره دوم این جزوات همان است که در مقدمه جزوه
 شماره اول طبع ایران مندرج گشته است.

مؤسسه معارف بهائی سمیهان امیدوار است که در این
 خدمت که اسلاف یکمال پیرازندگی و شایستگی آنها آغاز
 نمودند برکت و توفیق مزداد یابد و بآنچه شایسته نشر
 معارف امر عظیم الهی است موفق و نائل گردد.

اکنون که انتشار این مجموعه در برابر آنگاه پیشرفت معارف
 و خدمات جناب دکتر علی مراد داودی و جناب بدیع الله
 فرید را که در تأسیس این مشروع و تحکیم مبانی آن
 وظیفه اساسی را تقبل فرمودند شایسته ستایش و تقدیر و تکریم
 میدانند. این دو نفس عزیز که خدمات متنوعه روحانی و
 افتخارات فاضله آنان در مؤسسات بهائی و معاهد علمی همواره ب
 ستایش و تحسین یاد خواهد شد در تهیه و نشر "مطالعه
 معارف بهائی" سهم بسزائی داشتند که در فراموش نخواهد
 گردید. اشاره به خدمات این دو نفس نفیسه اگر چه حق مطلب
 را ادا نمی نماید ولی حاکی از تعلق و قار شایسته است. در
 بازماندگان روحانی آن دو نفس جلیل است که کریهه و قابلیتها
 و کمالات معنویه خود را در سبیل تقدم امر الهی عرضه
 داشتند و در خاتمه زندگانی موهبت حیات جسمانی را نیز در
 راه نشر حقیقت برایگان فدا نمودند.

مؤسسه معارف بهائی پهلوان فارسی

مقدمه دوره اول

اصول و مبانی دیانت بهائی در سراسر عالم انتشار و تمکن یافته ولی آیات و آثار املی و الواح آسمانی این دیانت یعنی سرچشمه فیاض حقایق و دقائق عالیه اش بعثت و نور و تعدد تاکنون مجموعه کامل آن منتشر شده و بهمین سبب طالبان حقیقت و مشتاقان معرفت را از آن بتمامه نصیبی بده است و بسا نکات دقیقه که مشکل گشای مسائل مختلف عصر ماست از دسترس جویندگان و آرزومندان بدور مانده و چه بسیار جویندگان تریق که در وادی طلب سرگردان و در میدان کشف حقیقت بی هب و رهنا مانده اند. بامید اینکه این حرمان را چیرائی شود، بعنایات الهی این مجموعه که مستند بنقل فقراتی از آیات الهیه و آثار مبارکه است تنظیم و انتشار می یابد و هدف از تنظیم و انتشار آن توضح و تشریح بانی و عقاید امر بهائی و قسمت‌های از حقائق تعالیم ظهور بدیع و مسائل مربوط بتاریخ این دور جدید میباشد و باین سبب اساس تحقیقات و مطالعات آن بر مبنای توضح و تبیین حقائق و رفع مسائل و مشاكل مربوطه است و این مجموعه از آن جهت استدلالاتی که مخالف تعالیم و روحی

شارع جلیل القدر این امر اعظم است نخواهد پرداخت.

ارج انتشار این مجموعه که امید است بتأییدات معنویه مظهر حق، دوستداران حقیقت را بکار آید نشر مجلداتی است که اگر چه در آن رعایت ترتیب مخصوصی بر اساس قلم انتشار خواهد شد معذلك در مواقع مناسب تکثیر خواهد گردید و میآتی از شیفتگان این کلمات گهربار آنرا تلویحی و بتنظیم خواهند نمود.

نظم این مجموعه ادواری که بمناسبت هدف آن

بنام «مطالعه معارف بهائی» تسمیه شده مشتمل بر سه مبحث
زیر است:

۱- مبانی عقاید بهائی.

۲- تعالیم و احکام.

۳- تاریخ.

و بی شک اگر مسائلی ذیل این سه مبحث نگنجد تحت
عنوان «مباحث متنوعه» مذکور خواهد شد.

در خاتمه سزاوار چنانست این نکته نیز یادآوری شود
که نویسنده گان و مؤلفین این مجموعه مدعی نیستند که بکار
حقائق نصوص و الواح مقدسه این دور اعظم تسلط و احاطه
داشته اند و تصور نمی کنند که این مطالعات کافی و وافیه
باشد بلکه اگر کسی در بیان توضیح آیات مبارکه شوون بدیعه
دیگری را در آثار الهیه دریابد و آنرا برای استفاده
دوستان حقیقت عرضه دارد هیأت تحریریه را مرهون فاضل
و کمالات خود داشته است. (*)

(*) - نقل از مطالعه معارف بهائی (طهران: مؤسسه ملی
مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع)، شماره ۱، صفحه الف - ج

الوان در آثار بهائی

غرض از نگارش این مقاله آنست که ببینیم الوان چگونه در آثار نازله از اقسام طلعات مقدسه بهائی بکار رفته و چه نوع معانی و مفاهیمی از آنها مستفاد گشته است. بدیهی است که نظر به کثرت الواح و آثار مبارکه در امر بهائی نویسنده مقاله هیچگاه به تمامی آنها دسترسی نداشته و آنچه در ذیل آمده بتنی بر شواهدی میباشد که در آثار مشهورتر بهائی بدست آمده است. برای آنکه سابقه استفاده از رنگها در آثار بهائی معلوم شود ابتدا به بیان مطلب تشریحی در خصوص کاربرد رنگها در اسلام مخصوصاً در قرآن میپردازد و بعد از مطالعه اجمالی این مطلب در آثار شیخیه و نیز آثار مشهورتر حضرت باب دنباله مطلب را با بررسی معانی الوان در آثار بهائی ختم مینماید.

الوان مذکور در قرآن

قدیمی ترین متن اسلامی که در آن ذکر الوان مختلفه همیان آمده قرآن کریم است. در این سفر عظیم به پنج رنگ مختلف اشاره شده است که عبارتند از: قرمز، سبز، سفید، سیاه و زرد. در آیه ۲۷ سوره فاطر (سوره ۳۵) میفرماید: "الْم تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاصْرَجْنَا بِهِ شَجَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا وَاَنَّ الْجِبَالَ جَدَدٌ بَيْضٌ وَاَنَّ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا وَاَنَّ غَرَابِيبٌ سُودٌ". به این معنی که خداوند باران را از آسمان فرو آورد و انواع میوه های مختلف و رنگارنگ را پدید

آورد و از کوه ها راهای زیاد و انواع و اقسام الوان مختلفه سفید و سرخ و سیاه را خلق فرمود. در قرآن مذکور است که اهل بهشت هر روفر سبز رنگ خواهند نشست و لباسی از سندس سبز بتن خواهند داشت چنانکه در آیه ۷۶ سوره رحمن (سوره ۵۵) آمده است : "مَتَّكِيْنَ عِلْسِي رَقْرَقٍ خُضْرٍ وَّ عَيْقُرِي حِمَانٍ." و در آیه ۲۱ سوره دهر (سوره ۷۶) میفرماید: "عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَّ اسْتَبْرَقٌ وَّ حُلُوْا اَسْوَدٌ مِّنْ قَبْلِهِ وَّ سَقِيَهُمْ رَبَّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا" و همین مفاهیم را در آیه ۲۱ سوره کهف (سوره ۲۸) نیز میتوان یافت.

بر اساس این آیات رنگ سبز در اسلام رنگ بهشتی است و بر سایر رنگها ارجحیت دارد و از آنجا که رفتن به بهشت امید و آرزوی هر مؤمنی است و زندگی در بهشت زندگی ابدی خواهد بود رنگ سبز بر امیدواری و نیز بر ابدیت دلالت میکند.

رنگ سیاه در مقابل رنگ سفید در قرآن مجید بکار رفته و اشاره به اهل کفر در مقابل اهل ایمان است. چنانکه در قرآن میفرماید : "يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوْهُ وَّ تَسْوَدُّ وُجُوْهُ" (۱۰۶ آل عمران ۲). (۱) مفسرین اسلامی را اعتقاد بر آنست که منظور از سفید شدن صورت سرور و مسرت درونی و مراد از سیاه شدن صورت غمگین شدن آدمی است. چنانکه عبارت "سفید روشن" یا "روشنید از آب در آمدن" در زبان فارسی نیز اشاره بخلوص و صفای انسانی است که در بوته آزمایش قرار گرفته و سیاهی ناشی از غل و غش را از دست داده و پاک و بی آلایش. که از آن به سفیدی تعبیر میشود. از معرکه امتحان بدر آمده است. همین تعبیر در قرآن آمده است که کسانی که درباره خدا دروغ گفته‌اند در روز قیامت صورتشان سیاه خواهد شد (۶۰ زمر ۲۹).

همچنین حالت سیاه شدن صورت از شدت غضب نیز در قرآن ملاکور است چنانکه در آیه ۵۸ سوره نحل (سوره ۱۶) میفرماید که وقتی مردان عرب خیر میشوند که دختری بآنها داده شده صورتشان از شدت غضب سیاه میگردد. بنابراین رنگ سیاه در قرآن نشانه‌ای از غضب و ناراحتی است.

در قرآن رنگ سفید نشانه ایمان و اعتقاد بخدا است و این در مقابل سیاهی است که نشانه‌ای از کفر و الحاد است. مطابق آیات قرآنیّه (۱۰۵ - ۱۰۶ آل عمران ۲) آنانکه کافر میشوند و چویشان سیاه میگردد و در عذاب خواهند بود و آنانکه مؤمن گشته‌اند روی سفید خواهند داشت و در رحمت الهی جاودانه خواهند زیست. بر اساس این دو آیه سیاهی نشانه عذاب و رنج و سفیدی نشانه رحمت و شادمانی است.

در قرآن آمده است که چشمان یعقوب از شدت حزن ناشی از فراق یوسف سفید شد (۸۴ یوسف ۱۲). گو آنکه اعتقاد مفسرین آنست که مراد از سفید شدن چشم در این آیه پیر شدن آن از اشک است ولی رنگ سفید باید بر اساس همین آیه قرآنیّه نشانه‌ای از "سهر" و "نهر" انتظار باشد. چنانکه در زبان فارسی نیز از اصطلاح "چشم بر در سفید شد" موقعی استفاده میگردد که فردی با حزن و قلق درونی به انتظار کسی می نشیند و چشم به در می دوزد.

آشنا ترین و متداولترین اصطلاح قرآنی که در زبان و ادب فارسی نیز برای رنگ سفید وجود دارد اصطلاح "بیهضه" است که از حکایت قرآنی مقابله موسی با قرعون مایه می گیرد. در این حکایت آمده است که موسی عمای خود را انداخت و آن عمامه بدل به شعبان مبین گشت و چون دست خود را بیرون آورد سفید بود (۱۰۸ اعراف ۷ و ۲۲ طه ۲۰ و ۲۲

شعراء ۲۶ و ۱۲ نمل ۲۷ و ۲۲ لیس ۲۸).

آنچه در تعبیر و تفاسیر باطنی آیات قرآنی در این باره گفته شده است آنست که ید بیضاء اشاره به حجت واضح و دلیل بین موسی در مقابل فرعون دارد و سفیدی اشاره به وضوح و روشنی دلائل حقایق و راستی او در مقابل کفر فراعنه می کند.

براساس آیات قرآنی ید بیضاء دلت هر معجزه حضرت موسی دارد و مجازاً بعنوان نشانه‌ای از ظهور قدرت و مهارت و همچنین توفیق در انجام امور مشکل و سخت آمده است.

سفیدی در قرآن صفت آب بهشتی نیز هست و آن آبی است که از چشمه ها میجوشد و بمذاق آشامندگان لذت بخش می آید (۴۶ صافات ۲۷).

ذکر باد زرد در قرآن آمده است و آن بادی است که سبب از بین رفتن درختان و خشک شدن مزارع میشود و یا به تعبیر دیگر خزان را بدنبال میاورد (۴۱ روم ۲۰). همین مفهوم را در آیه ۲۱ سوره زمر (سوره ۲۹) و آیه ۱۰ سوره حدید (سوره ۵۷) می بینیم که خداوند آب را از آسمان میفرستد و چشمه سارها را پر آب می سازد و مزارع را سرسبز مینماید و سپس آنان را زرد رنگ میکند و سرانجام بانگی مبدل می سازد. رنگ زرد چنانکه در این شواهد دیده میشود اشاره‌ای به فناء و پژمردگی و نیز طی نمودن سیر نزول و هبوط دارد.

علاوه بر آیاتی که در آنها ذکر الوان مختلفه شده و در فوق بانها اشاره شد در سوره بقره قرآن مجید (آیه ۱۲۸) ذکری از "سيفة الله" گشته است. نص این آیه چنین است:

"سَيْفَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ سَيْفَةً وَ نَحْسُ نُه"

عابدون. "در مفردات راغب در ذیل کلمه (صبغ) آمده است که: "صبغ: السَّبْغُ: صَدَّرُ صَبَّغْتُ وَالسَّبْغُ الْمَسْبُوغُ وَقَوْلُهُ (صِبْغَةَ اللَّهِ) إِشَارَةٌ إِلَى مَا أَوْجَدَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي النَّاسِ مِنَ الْعَقْلِ الْمُسْتَمِيرِ بِهِ عَنِ الْبَهَائِسِ كَالْفَطْرَةِ وَكَانَتْ النَّسَارَى إِذَا وَكِدَتْ بِهَمْ وَلَدًا غَمَسُوهُ بَعْدَ السَّابِغِ فِي مَاءٍ عِبُودِيَّةٍ يَزْعَمُونَ أَنَّ ذَلِكَ صِبْغَةٌ فَقَالَ تَعَالَى لَهُ ذَلِكَ وَقَالَ: (وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً) وَقَالَ (وَ صَبَّغْتُ لِلَّهِ كَلِيمًا) أَيْ أَدْرُ لَهُمْ وَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِمْ صَبَّغْتُ بِالْخَلِّ". (۲)

بعضی از مفسرین قرآن مراد از آیه "صبغة الله" را غسل و یا تطهیر الهی گرفته اند و لغت "صبغة" را بمعنی "زیر آب بردن و غسل دادن" دانسته و گفته اند که آیه فوق شاره‌ای به غسل تعمید که در بین مسیحیان متداول است دارد. به اعتقاد مسیحیان در اثر غسل تعمید فرد غسل داده شده رسماً مسیحی میشود و در جرگه اهل ایمان در می آید. مسلمین هر طبق آیه فوق معتقدند که نفس ایمان بخدا سبب تطهیر و تغفیل میگردد و نتیجه آن خلق جدید و یا تولد ثانوی و یا تولد ایمانی فرد است. خلق جدیدی که در اثر تطهیر بوجود میآید نتیجه اش قبول حقیقت و عشق به من فی الوجود است و بنابراین مراد از "صبغة الله" ایمان بخدا و دیانت اوست و به تعبیر دیگر پاک شدن از اوساخ و اکدار دنیوی و اعاده به فطرت اولیه ای است که خداوند انسان را مطابق آن خلق فرموده است. (۲) نظیر چنین مفهومی که از آیه "صبغة الله" در قرآن مجید مراد شده در آثار بهائی نیز مذکور گشته است. چنانکه در فقره‌ای از کلمات مکتوبه آمده است که جمالقدم میفرمایند: "ای اینها غرور به سلطنت فانیه ایمنی از جبروت باقی من گذشته و خود را با سباب زرد و سرخ می آرایشید و بدین سبب افتخار مینمائید قسم بجمالم که جمیع

را در خیمهٔ یکرنگ تراب در آورم و همهٔ این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر کسانی که به رنگ من درآیند و آن تقدیس از همهٔ رنگها است" (۴)

و نیز جمالقلم در لوح سلمان که از معنی بیت مولانا یعنی: "چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد - موسی با موسی در جنگ شد" (۵)، سؤال نموده بوده میفرمایند: "...خوشا حق نفوسی که اسیر رنگ دنیا و ما خلق فیها نشده اند و همبغ الله فائز گشته اند یعنی برنگ حق در این ظهور بدیع در آمده اند و آن تقدیس از جمیع رنگهای مختلفه دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه چنانچه الیوم اقل بها که بر سفینهٔ بقا راکبند و بر قلم کبریا سائر یکدیگر را میشناسند و دین این اصحاب احدی مطلع نه و اگر هم عارف شوند همان مقدار که اعمی از شمس ادراک مینماید. ای سلمان بگو بعباد که در شاطی بجز قدم وارد شوید تا از جمیع رنگها مقدس گردید و بمقر القس اطهر و منقار اکبر وارد شوید. ای سلمان جمیع عباد را رنگهای مختلفه دنیا از شاطی قس ابهی منع نموده مثلاً در نفس معروف که بمحاربه پرخواست ملاحظه نما قسم باقتاب افق معانی که لیل و نولاً طائف حولم بوده و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیات الله بر او القاء میشد و در تمام لیل و نهر بخلمت قائم و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود لون اسم و حب ریاست چنان اخش نمود که از شاطی قس احدیه محروم ماند فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حب ریاست و جاه دیده نشده. فوالذی انطق کل شیء بشناء نفسه که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفس را احصاء کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند نسأل الله بان یطهر صدره و یرجع الی نفسه و

یوئده علی الاقرار بالله المتقدر العلی الضمیر.

ای سلمان ملاحظه در امرالله نما که يك كلمه از لسان
منظر احدیه ظاهر میشود و آن كلمه در نفس خود وا- بوده
و از منبع واحد ظاهر شده و لكن بعد از اشراق شد سه
از افق قم الله هر عباد در هر نفسی علی ما هو علی ظاهر
میشود مثلاً در یکی اعراض و در یکی اقبال و معجزین و
بغض و امثال آن و بعد این محب و مبغض بمجاهد و مابده
قیام مینمایند و هر دو را رنگ اخذ نموده چه که آیل از
ظهور كلمه با یکدیگر دوست و متحد بوده اند و بعد از
اشراق شمس كلمه مقبل بلون الله زین شده و معرض بلون
نفس و هوی و اشراق همین كلمه الهیه در نفس متد
اقبال ظاهر شده و در نفس معرض بلون اعراض مع آن
اشراق مقدس از الوان بوده در شمس ملاحظه نما که بیک تجلی
در مریا و زجاجات تجلی مینماید و لكن در هر زجاج بلون او
در او جلوه مینماید چنانچه مشهود است و جمیع دیده اید
باری سبب جدال معرض و مقبل لون و رنگ شده و لكن مابین
این دو رنگ فرقی است لا یحصى این بمبغ الله ظاهر شده و
آن بمبغ هوی و صبغ مؤمن مقبل مجاهد صبغ رحمن بوده و
صبغ معرض منافق صبغ شیطان. آن رنگ سبب و علت تطهیر
نفوس است از رنگ ماسوی الله و این علت آرایش نفوس است
هرنگها مختلفه نفس و هوی. آن حیات باقیه عنایت فرماید
و این مروت داشمه. آن منقطعین را بکوشر بقا هدایت فرماید و
این محتجبین را زقوم فنا چشاند از آن راحه رحمن در مرور
و از این رواش شیطان... " (۶)

چنانکه از بیان مبارک در لوح سلمان استنباط میشود
الوان عبارت از همه آن چیزهایی است که مانع از دریافت
نور حقیقت یعنی "صبغه الله" میگردند و ممکن است به

اسباب زرد و سرخ که کنایه از شوون دنیوی است خودنمایش
کنند و یا بصورت اسم و رسم و حبا جاه و مقام و یا پیروی
از نفس و هوی در آیند. چنانچه جبالقدم در حق حاجی
نصیر (۷) میفرمایند: "الوان مختلفه فانیه او را از مطلع نور
احدیّه باز نداشت" (۸)

باری بحث از چگونگی بکار بردن رنگها در قرآن بود
و دامنه آن به "صبغة الله" کشید. آنچه باید بان توجه داشت
آنست که علیرغم محدودیت استفاده از رنگها برای اراشه
تفکرات عرفانی و فلسفی در قرآن، در قلمرو عرفان اسلامی و
بخصوص در ادبیات اهل تصوف و نیز در فرهنگ و هنر
اسلامی از رنگ های گوناگون استفاده ای وسیع بعمل آمده و
رنگها معانی و مفاهیم بسیار گسترده تری از آنچه در قرآن
دارند پیدا نموده اند. رنگهائی که در متون اسلامی بانها اشاره
شده هر یک اهمیتی خاص خود دارد. این اهمیت یا ناشی از
تأثیری است که هر رنگ در افراد انسانی ایجاد مینماید و
یا در اثر ارتباط روحی است که بین رنگها و نحوه زندگی
روزمره و تجربیات افراد انسانی در طول زندگی بوجود
میآید. این دو عامل سبب میگردد که هر رنگی معنی و مفهومی
خاص پیدا نماید و عرشه کننده حالات واحساسات و معانی
خاصی گردد. با توجه باین مطلب درک معانی رنگها و اینکه هر
رنگی بیان کننده چه نوع طرز تفکر و یا مفهوم ذهنی و
عاطفی است اهمیت خاص پیدا می کند. آنچه باید بان توجه
داشت آنست که معانی رنگها در فرهنگهای مختلف و بین الوام
گوناگون مختلف است ولی برای آنکه معانی کلی رنگها بدست
داده شود به توضیح رایج ترین مفاهیمی که هر رنگ نماینده
آن است می پردازد.

سفید (بیضاء)

در آثار عرفاء اسلامی بیضاء در مقابل سوداء قرار
 میگیرد و از آن بوجود تعبیر میشود. بیضاء همچنین تعبیری
 است از مقام مشیت، عقل اول، نقطه اولیه، سر اول و اول صادر
 از راه شریعت بر جانی که در اول است بیضاء در مقابل
 تعریفات میشود: "الْبَيْضَاءُ الْعَقْلُ الْأَوَّلُ فَإِنَّهُ مَرْكَزُ الْأَنْسَاءِ
 وَأَوَّلُ مَنْفَعِلٍ مِنْ سَوَادِ الْغَيْبِ وَهُوَ أَعْظَمُ نَيِّرَاتٍ فَلِكُلِّهِ فَذَلِكَ وَصْفٌ
 بِالْبَيْضَاءِ لِيُقَابَلَ بِبَيَاضِهِ سَوَادُ الْغَيْبِ فَيَبِينُ بَهْنَهُ كَمَا
 التَّبَيِّنُ وَ لِأَنَّهُ هُوَ أَوَّلُ مَوْجُودٍ وَ يَرْجِعُ وَ جُودُهُ عَلَى عَنَمِهِ وَ
 الوجودُ بَيَاضٌ وَالْعَدَمُ سَوَادٌ وَ لِذَلِكَ قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِينَ فِي التَّنْقِيحِ
 أَنَّهُ بَيَاضٌ يَتَبَيَّنُ فِيهِ كُلُّ مَعْلُومٍ وَ سَوَادٌ يَنْعَدِمُ فِيهِ كُلُّ
 مَوْجُودٍ فَإِنَّهُ أَرَادَ بِالْفَقْرِ فَقَرَّ الْأَمْكَانُ" (۹)

حضرت بهاء الله در لوحی که در عتقا خطاب به احباب
 خراسان نازل فرموده اند در توضیح منشاء حرکت املیه
 میفرمایند: "... اصل این حرکت از تجلیات نقطه اولیه که در
 مقامی همسر اول و طراز اول و دره بیضاء تعبیر شده ظاهر و
 باهر و از او نار احدیه از شجره مبارکه در فوران..." (۱۰)
 سفید در حقیقت نور مطلق یا رنگ نور مطلق است و
 نور که اصولاً سفید در نظر گرفته شده از شمس مادر میشود و
 نشانه وحدت است. رنگ در نور سفید معنی پیدا می کند و
 میتواند خود را نشان دهد ولی در سیاهی محض هیچ رنگی قادر
 به خودنمایی نیست. سیاهی نشانه فنا است و سر وجود
 است. نور خورشید نظر به عظمت و روشنی فوق العاده اش قابل
 مشاهده نیست و خود برای دیدنش حجاب میشود. از آنجائیکه
 اشیاء را باید به اعدادشان شناخت. نور خورشید را هم باید
 در شناخت تاریکی شناخت و یا آنرا در وقتی که الوان مختلفه

تجزیه شده اند ملاحظه نمود.

سفید نشان نور است و فتح، بی گناهی و پاکی و خوشحالی نیز از آن مستفاد میگردد. سفید همچنین آیتی است برای قدرت الهی چه که نور همه جا منتشر است و هر سیاهی غلبه دارد. لذا قدرت الهی با رنگ سفید تعبیر میشود. بیضاء همچنین: " جهان فرشتگان و مکان ملکوتیان اعلی است. که گفتند (انَّ لِلَّهِ تَعَالَى اَرْضًا بَيْضَاءَ، مَسِيرَةُ الشَّمْسِ فِيهَا ثَلَاثُونَ يَوْمًا هِيَ مِثْلُ اَيَّامِ الدُّنْيَا ثَلَاثِينَ مَرَّةً، مَسْجُودَةٌ خَلْقًا لَا يَلْعَنُونَ اِنَّ اَحَدًا يَمْسِي فِي الْاَرْضِ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَلْعَنُونَ اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ اٰدَمَ وَ اِبٰلِيسَ) " (۱۱)

سیاه (سوداء)

سیاه رنگ غم و اندوه است و در مقابل آن سفید رنگ خوشحالی است و مسرت. سیاهی چون دال بر عدم نور و رنگ است معمولاً معانی آن معانی مخالف رنگ سفید است. سیاهی رنگ قدرت، های مخالف نور و سفیدی است که با آن در جنگ است. این رنگ همچنین نشانه بی عمدتی و گناه و نیز سوگواری است. رنگ سیاه در معنی عرفانی آن اشاره به فنا است. سیاه همچنین دال بر قدرت و نیز آرامش و سکون فوق العاده است و در این مفهوم در مقابل تحرك و نا آرامی است که از نور نتیجه میشود.

سبز (خضراء)

رنگ سبز رنگ بهشتی، رنگ بهار، رنگ اهدیت، خرمی، حیات و امید است. اهمیت رنگ سبز و معانی آن ب

رنگ آبی خیلی نزدیک است و چنانکه خواهیم دید (در صفحه ۲۵) گاهی بجای یکدیگر بکار میروند. رنگ سبز نشانه‌ای است از نمو و پیشرفت و نهز رژی از سبب سبب میشود.

قرمز (حمراء)

در نظر عرفاء قرمز بهترین رنگها است. گویند که اگر خداوند را بتوان دید او را در جامه‌ای بزرگ قرمز میتوان دید زیرا قرمز رنگ معشوق است. رنگی است که با خورشید و عشق در ارتباط است و در مقابل آن رنگ زرد رنگ عاشق ناکام است.

رنگ قرمز بیش از هر رنگ دیگری مُدَّ تَحْرُكٍ و احساس در وجود آدمی است. این رنگ دولت بر عشق سوزان، حرارت، انرژی، آتش و التهاب میکند. معانی منفی که از این رنگ استنباط میشود عبارتند از خشم و خشم و گناه. در عرفان اسلامی حمراء یا یاقوت حمراء بنا بر تعریفات چرچانی عبارت است از: " النَّهْمُ الكَلْبِيَّةُ لِامْتِزَاجِ نَوْرِ سَيِّئَاتِهَا بِظُلْمَةِ التَّعَلُّقِ بِالْجَسْرِ بِخِلَافِ الْعَقْلِ الْمُقَارِقِ الْمُعْتَبِرِ بِالذِّرَةِ الْبَيْضَاءِ " (۱۲)

زرد (صفراء)

زرد روشن ترین رنگها بعد از سفید است و گاهی حتی بجای سفید بکار میرود و جانشین آن میشود. زرد رمزی از طلا است و همانطور که زرد روشن ترین رنگها است طلا نیز با ارزشترین فلزات است. رنگ زرد نشانه‌ای از عشق الهی است

که مایه نورانیّت ذهن آدمی میگردد. این رنگ همچنین دلالت بر لقا، خجانت، بی وفائی، فریب و حيله دارد.

آبی (در لقا)

رنگ آبی نشانه حقیقت و دانائی و ابروی الهی و جاودانگی انسان است. برعکس سفید که نشانه بیگانه‌گی و محزن است رنگ آبی عبارت از آن حقیقتی است که انسان میتواند آن را درک نماید و برانسان تجلی مینماید. آبی همچنین نشانه عشق است ولی از عشق سوزانی که قرمز رمز آنست کمتر با سوز و گداز همراه است. رنگ آبی در مفهوم مثبت و خوب خود نشانه‌ای از پایداری و وفاداری است و در مفهوم منفی و پدی که ممکن است از آن مستفاد گردد نشان از غم و دلتنگی در خود دارد.

آنچه مذکور شد معانی و مفاهیم کلی رنگها بود ولی باید در نظر داشت که این معانی و مفاهیم بصورتی قالبی و قطعی عرضه نمیشوند و برداشت هائی که از مریک از رنگها شده است و معانی مختلفه‌ای که هر رنگ بخود اختصاص داده بسیار متعدد است. یکی از نکاتی که ذکر آن ضروری است آنست که چهار رنگ اصلی قرمز، زرد، سبز و آبی در متون عرفان و فلسفه اسلامی رمزی از انواع طبایع، عناصر، فصول و ارواح است. بعنوان مثال رنگ قرمز رمزی از عنصر آتش است و درعین حال به گرمی که یکی از طبایع اربعه میباشد دلالت میکند. قرمز همچنین دال بر خشکی در مقابل رطوبت است و از چهار فصل سال اشاره به بهار دارد و از مراحل

چهارگانه حیات آدمی یعنی طفولیت، جوانی، کمال و پیری رمزی از مرحله طفولیت است. ملاحظه جدول ذیل رابطه چهار رنگ اصلی را با ظایع، عناصر، فصول و غیره مشخص میسازد.

طفولیت	بهار	صبح	سنت	گرم	آتش	قرمز
جوانی	تابستان	ظهر	مر-وب	گرم	هوا	زرد
کمال	پائیز	غروب	مرطوب	سرد	آب	سبز
پیری	زمستان	شب	خشک	سرد	خاک	آبی

حال که معانی الوان در قرآن و معارف اسلامی بطور اجمال معلوم گشت شایسته است نظری گذرا به مفاهیم الوان در آثار معروفتر شیخیه و نیز آثار حضرت باب اندازیم و سپس این مطالب را در آثار بهائی مطالعه نمائیم.

الوان در آثار شیخیه

در خصوص معانی الوان در آثار شیخیه باید این مطلب را متذکر گشت که در آثار عده شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی معانی و مفاهیم رنگهای مختلفه شرح و تفصیل گردیده است. بدیهی است که بررسی معانی عرفانی و فلسفی الوان در آثار شیخیه که خود مطلب وسیع و دامنه داری است مطالعات مستقلی را ایجاب مینماید که از حوصله این مقاله

خارج است اما برای آنکه شمه ای از اهم نظریات شیخ احمد احسائی ارائه گردد به آنچه در کتاب شرح فوائد مرقوم داشته میپردازد و سپس نظریات سید کاظم رشتی را در اثر معروفش شرح قصیده مطرح میسازد.

لازم به ذکر است که کتاب شرح فوائد که از مهمترین آثار شیخ احمد احسائی محسوب میگردد در شرح و توضیح مطالب، مندرجه در کتاب دیگرم خود اوست که تحت عنوان فوائد تحریر گشته است. غوامض و دقائق مندرجه در این کتاب بعضی از تلامذه شیخ احمد را بطرح سوالاتی در خصوص مندرجات کتاب وادار نمود و شیخ احمد در سنه ۱۲۲۲ هـ ق. ۱۸۱۷م کتاب شرح فوائد را به نیت توضیح و تشریح مطالب مندرجه در کتاب فوائد مرقوم داشت. کتاب شرح فوائد در حقیقت خلاصه و عصاره ای از اعتقادات فلسفی و کلامی شیخ احمد است که به طبع منی در سنه ۱۲۷۴ هـ ق. ۱۸۵۷م نشر گردیده و شامل ۱۸ فائده است.

شیخ احمد در ذیل فائده چهارم (۱۲) به بحث از ارکان اربعه فعل پرداخته و برای آن چهار رکن مشیت، اراده، قدر و لغا قائل گردیده است. این چهار رکن با چهار لون و چهار رکن عرش و چهار طبع و چهار ملک مقرب مرادفند و درعین حال هر رکنی از ارکان فعل با مرتبه ای از مراتب چهارگانه تحقق شد یعنی کون، عینیت، جلود و اتمام مقترن خواهد بود. آنچه گفته شد در جدول صغحه بعد خلاصه شده است.

رزق، حیات، موت و خلق که در ستون چهارم جدول مذکور شده مأخوذ از آیه قرآنی است که میفرماید: "اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ" (۴۰ الروم ۲۰)

الوان	اركان عرش	ملائكه	شؤون اربعه	طبايع	اركان نقل	مراتب تحقّق شعبي
انبياء	اليمين اعلى	ميكائيل	رزق	بارد مرطوب	مشيت	كبرون
اصغر	اليمين اسفل	اسرافيل	حيات	حار مرطوب	اراده	عنهيت
اخنر	اليسر اعلى	عزرائيل	موت	بارد يابس	قصر	محدود
احمر	اليسر اسفل	بهرشيل	خلق	حار يابس	قضاء	اتمام

شیخ احمد در دنباله مطالب خود در شرح فوائد در توجیه رابطه الوان با مراتب مشیت اراده قدر و لغا مهکوبید: " انما كان النور المشرق عن المشية ابيض لكمال بساطتها و هذا النور اشر البسيط فيكون بسيطاً و البساطة تقتضي البياض... انما كان النور العاثر عن الارادة اصفر لان المشية لما كان العاثر عنها ابيض و كانت الارادة التي هي تأكيد المشية زيادة طلب و بيلر و هو يقتضي الحرارة زيادة على المشية و كانت الارادة متعلقة بمتعلق المشية الذي هو قبل تعلقها به ابيض. اذ كانت الارادة حرارتها على ذلك البياض الذي قلنا ان طبيعته باردة رطب فكان اصفر لانقلاب برودته الى الحرارة... انما كان النور العاثر من القدر اخضر لان القدر تضر عنه الخلود والهيات و هي كثيرة و الكثرة سواد كما ان البساطة بياض... انما كان النور العاثر عن القماء احمر لانه مركب من النور الاصفر العاثر عن الارادة و من بياض النور العاثر عن المشية فهو مركب منهما بحرارة حكم القماء بالامناء..!! (۱۵)

با در نظر گرفتن آیه ۴۰ سوره الروم شیخ احمد در اثر دیگر خود یعنی شرح الزيارة " عرش " را عبارت از ارکان اربعه دانسته و برای هر رکنی رنگی در نظر گرفته و هر رنگ را با صفاتی چهارگانه الهی تقارن داده است. عبارات شیخ احمد چنین است: "... فالعرش عبارة عن اركان اربعة لانه ينقسم اليها فالركن الاحمر استوى الرحمن عليه بمعة الخلق فعنه خلق كل شئ و استوى الرحمن على الركن الاسفر بمعة الحيوة فعنه احيى كل شئ و استوى الرحمن على الركن الابيض بمعة الرزق فعنه رزق كل شئ و استوى الرحمن على الركن الاخضر بمعة الموت فعنه امان كل شئ " (۱۶)

آنچه در خموس رنگها در آثار شیخ احمد احسانی
مذکور گشت کم و بیش در آثار سید کاظم رشتی نیز انعکاس
یافته است. سید کاظم در اثر مشهور خود یعنی شرح قصیده
حدیث مهمی از امام صادق بشرح ذیل نقل نموده است که
زایله بین ارکان اربعه عرش و الوان را واضح میسازد. نص
حدیث چنین است: "قَالَ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ لِمَا كَانَتْ
الْكَمْبَةُ مَرْبَعَةً لَهَا أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ قَالَ لِأَنَّهَا بِأَزَاءِ بَيْتِ المَعْمُورِ (۱۷)
وَهُوَ مَرْبَعٌ قِيلَ لِمَا كَانَ الْبَيْتُ المَعْمُورُ مَرْبَعًا قَالَ لِأَنَّهُ بِأَزَاءِ
العَرشِ وَهُوَ مَرْبَعٌ قِيلَ لِمَا كَانَ العَرشُ مَرْبَعًا قَالَ لِأَنَّهُ بِأَزَاءِ
بِكَلِمَاتِ التي بُنِيَ عَلَيْهَا الإِسْلَامُ وَهِيَ سُبْحَانَ اللهِ وَالحَمْدُ لِلَّهِ
وَلَا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ فَسَكَّتِ السَّائِلُ" (۱۸)

چنانکه از این حدیث مستفاد میشود اساس استفاده از
رقم چهار در چهار طبع و چهار رنگ و چهار عنصر و از این
قبیل چهار کلمه‌ای است که اصول توحید اسلامی را تشکیل
میدهد و چون خواسته‌اند اصلاً توحید را در جمیع عوالم اشاعه
دهند در هرعالمی به چهار اصل اساسی معتقد گردیده‌اند مثلاً
در عالم طبیعت به چهار عنصر اصلی آب و هوا و خاک و آتش
و در عالم الوان چهار رنگ سفید و زرد و سبز و قرمز و در
عالم قلب چهار رکن ایمن اعلی، ایمن اسفل، ایسر اعلی و ایسر
اسفل و قس علی ذلك. سید کاظم در شرح قصیده پس از نقل
حدیث فوق میفرماید که سائلی پس از پرسیدن کلام امام،
که چون اسلام مبتنی بر چهار اصل میباشد کعبه نیز چهار رکن
دارد، ساکت شد و دیگر سوآلی ننمود. بعد سید کاظم ادامه
مینهد که اگر سائلی بپرسد که چرا اسلام مبتنی بر چهار
اصل است میگوئیم که این اصول به ازاء عوالم اربعه یعنی
خفون، ارواح، نفوس و اجساد است. به این معنی که عالم عقول
مقهر تسبیح (سبحان الله) است و در آن از سور و حدود

نفسانیه خبری نیست - عالم ارواح مظهر تحمید (الحمد لله) است که مبدأ تمایز اشیاء و ظهور آنها به اشکال و صور متفاوته است - عالم نفوس مظهر تهلیل (لا اله الا الله) است که در این عالم اشیاء پس از حصول تشخیص و تعیین انیت و اعتبار خود را از دست میدهند و ممداق آیه کریمه میگردند که فرمود: "فَتَوَبُّوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ" (۲۱ بقره ۲) و سرانجام عالم اجساد مظهر تکبیر (الله اکبر) است زیرا بگفته سید کاظم: "لأنَّ الكبر من شأن الأجسام والكبرياء ظهور الحق سبحانه في هذا العالم" (۱۹) میباشد.

سید کاظم سپس چنین ادامه میدهد: "... كانت الكلمات الأربعة بآراء العوالم الأربعة لأنَّ الله سبحانه وتعالى لما خلق النسي من حيث كونه ولياً خراً معشياً عليه تحت عرش الله ألف سنة شمر آفاق و ناداه الله سبحانه وتعالى أنت الجيب أنت المحبوب أنت المراد و أنت المرید خلقتك لأجلي و خلقت الخلق لأجلك ثم سجد لله شكراً و قال في سجوده ألف سنة سبحان الله سبحان الله فسقط من هذا التسبيح نور أبيض أضاء الكون و استنار الوجود ثم قال الحمد لله و لم يزل يكررها إلى مدة ألف سنة فسقط من هذا الذكر نور أسفر فإلغ فإضاء العالم به و استشرق الكون بهذا النور ثم قال صلى الله عليه و سلم لا اله الا الله ألف سنة فسقط من نور هذا الذكر المبارك نور أحمر أضاء به الكون و امتلاء به الوجود و استشرق به كل مقود و مشهود ثم قال الله أكبر ألف سنة فسقط من هذا الذكر الشريف نور أحمر أضاء الكون و استشرق به الوجود فمن هذه الأنوار الأربعة السالمة من هذه الكلمات الأربع اختلفت الموجودات و تشعبت و تكشرت و اختلفت و تفصلت و اجملت على الوضع الذي نراه و انما ذكر رسول

الله (س) هذه الأربعة على حسب ما فيه من الطبائع الأربعة
التي كل طبيعة حيّة بالذات فمن عنصر النار ذكر الله أكبر
و من عنصر الهواء ذكر الحمد لله و من عنصر الماء ذكر
سبحان الله و من عنصر التراب ذكر لا اله الا الله و قد
ذكرنا وجه المناسبة في ذلك و انما كانت الطبائع اربع لان
الجبل اذا تعلق بالمجول فعند التعلق يحصل هذه الطبائع
فمن جهة الفعل يظهر النار و من جهة المجول المعول به يظهر
التراب و من جهة نسبة الفعل الجعل الى المجول يظهر الهواء
و من جهة نسبة المجول المعول الى الجعل الفعل يظهر الماء و
بهذه الأربعة تمت الأركان و كملت بها بنية الانسان و دار به
الزمان و المكان و بها تحققت الأمور و دمرت الدور فتم به
الحور و الثمور الا الى الله تعبر الأمور و الله ولي التوفيق
و الله الهادي الى سواء الطريق" (٢٠)

خلاصه آنچه از سيد كاظم نقل شد چنین خواهد بود:

تسبیح	سبحان الله	عقول	ابيض	ماء
تحمید	الحمد لله	ارواح	اصفر	هوا
تهلیل	لا اله الا الله	نفوس	اخضر	تراب
تكبير	الله اكبر	اجساد	احمر	نار

الوان در آثار حضرت باب

اما اشارات مربوط به الوان در آثار حضرت باب متنوع و بدیع است و مطالعه و تحقیق و درک کامل مفاهیم آنها بعثت پیچیدگی مطالب، کثرت نصوص، تفاوت الحان و تنوع مواضع خالی از اشکال نیست. چون حضرت باب در آثار عده خود به انحاء گوناگون به الوان و مفاهیم متنوعه آنها اشاره فرموده اند. زیلاً به مطالعه اجمالی مطالب تفسیر الهاء، صحیفه اصول و فروع، تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم، تفسیر سوره والذکر می‌پردازد تا با شمّای از این گونه مطالب در آثار مبارکه حضرتش آشنائی اجمالی حاصل گردد.

در کتاب بیان فارسی برای هر یک از چهار عنصری که وجود انسان را تشکیل میدهد رنگی در نظر گرفته شده است. چنانکه در باب دهم از واحد سوم بیان فارسی میفرماید: "کل را مرایا فرش کن و نقطه را شمس سماه اگر مرآت سفید مقابل شود آیه آفرین در آن می‌گردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر سبز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد..." (۲۱)

همچنین حضرت باب در باب هجدهم از واحد چهارم بیان میفرماید: "... و نوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در هر سنه تصرف نموده و بشکر محبوب خود شاکر گشته و بر حریرهای مأوره که در نسخه عربی ذکر شده و سرائر مرفوعه ملونه که در رکن اول سفید و در شانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و شوونات محبوبه ممتنعه که باون عز واقدین و عز ایشان است در اسباب ماء واحد صرف نموده که در کل رموز غیر متناهی در نزد اهل حقیقت بوده و هست

... " (۲۲) و نیز در باب پنجم از واحد هشتم میفرمایند: "... امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار قطعه لعل اسفر و شش قطعه زمرد اخضر و شش قطعه یاقوت احمر در نزد او تشابه هوا - اول بهمرساند و اگر تواند در ظل ملک واحد اول وارد آورد و الا در ظهور من یظهره الله بامر او بحروف حی او سطا رده شود... و سزاوار است که مستدین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادات و خلق و رزق و موت و حیات و تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و نار و هوا و ماء و تراب و فوآد و روح و نفس و جسد و نور ابیض و اسفر و اخضر و احمر در ظل حروف بسم الله الامتع اللامس ملاحظه نمایند ... " (۲۲)

آنچه در بهان مبارک فوق آمده است در جدول زیر نشان داده شده است.

سفید	ذات	حیات	تسبیح	نار	فوآد	بسم	الماس
زرد	صفات	رزق	تحمید	هوا	روح	الله	لعل اسف
سبز	افعال	موت	توحید	ماء	نفس	الامتع	زمرد
قرمز	عبادات	حیات	تکبیر	تراب	جسد	اللامس	یاقوت احمر

در فقراتی از آثار حضرت نقظه اولی که به شرح مسئله "عرش" و معانی آن اختصام یافته آمده است که عرش الهی را چهار رکن است و هر یک از این ارکان سابق -

بیهان مبارک دالّ بر اسمی از اسماؤ اللّٰه و رنگی از رنگها و
 نیز رتبه‌ای از مراتب عالم وجود میباشد. (۲۴) خلاصه آنچه
 در این بیان آمده است در جدول زیر درج گشته است:

مرتبّه	رنگ	اسم اللّٰه	ارکان عرش
امکان	ابيض	فائض	رکن اول
اکوان	اصفر	حقی	رکن دوم
اعیان	اخضر	محبی	رکن سوم
انفس و آفاق	احمر	محبّ	رکن چهارم

در بیان دیگری در تفسیر الهاء (۲۵) حضرت باب مراتب سهیم
 وجود را که عبارت از مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب
 میباشد به دو گروه تقسیم کرده اند: گروه اول شامل سه
 مرتبه مشیت، اراده و قدر است که از مشیت به انشاء و از
 اراده به ابداع و از مرتبه سومی یا قدر به اختراع تعبیر
 میشود. گروه دوم شامل چهار مرتبه باقیمانده از هفت مرتبه
 فوق الذکر است که عبارتند از: قضا، اذن، اجل و کتاب. هر یک
 از این مراتب با یکی از عناصر، الوان و علل اربعه مقارن
 است. خلاصه آنچه گفته شد در جدول منته بعد آمده است.

						مراتب سبعه	
						مشیت	انشاء
						اراده	ابداع
						قدر	اختراع
قناء	نار	بیضاء	علت اولی	تسبیح	حیات (خلق)		
اذن	هواء	صفراء	علت مادی	تحمید	رزق		
اجل	ماء	اخضر	علت صوری	تهلیل	موت		
کتاب	تراب	احمر	علت غائی	تکبیر	حیات		

توضیح این مطالب در صحیفه اسول و فروع نازله از قلم حضرت نقطه اولی قضیه را روشن تر میسازد. در این صحیفه میفرمایند: "از آنجائی که خداوند قدیم خلق را بجهت عرفان قدرت متجلیه در ایشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را علت همین امر فرموده. خلق فرموده مشیت را لا من شیئی بعلیت خود مشیت بلا کیف و بیان و بعد از آن خلق فرمود کل اشیا را بعلیت او و ممکن نیست خلق شیئی که حرف مشیت برار وارد شود الا بهت مرتبه از امکان که اقل این در حق ممکن نیست و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب است و اول ذکر شیئی بلا تعلق ذکر شیئیت. وجود مشیت است و حین تعلق وجود شیئیت اراده است و حین ذکر معاً قدر است و ظهور این ثلاثه رتبه قضاء است و در این مقام فرض است هر کل ممکنات اعتراف ببندای حق سبحانه و تعالی لاجل آنکه بدائی نیست بعد از قضاء و ثابت است حکم اذن و اجل و کتاب بعد از امضاء هر حقیقت ابداع و سر اختراع وجود این سیمه در عالم غیب و شهود است." (۲۶)

در مطالعه معانی الوان در آثار حضرت باب باید به تفسیر نازله از قلم مبارک در شرح بسم الله الرحمن الرحيم نیز اشاره نمود. (۲۷) در این تفسیر حضرت ربّ اعلیٰ هر اساس حدیث مروی از امام صادق (۲۸) به مراتب اربعه تجلی الهی در عالم خلق که از آن به انواع اربعه "سر" یعنی ۱- سر ۲- سر السر ۲- السر المستمر بالسر و ۴- السر المقنع بالسر تعبیر میشود اشاره فرموده و هر یک از این مراتب اربعه را پارتیکی از رنگها و حرفی از حروف مقارن نموده اند که خلاصه آن در جدول صفحه بعد آمده است (۲۹)

حققت محنتيه	بهناء	شجره مباركه	نقله	مغيت	سر
ولايت ملته على ع	مفراء	شجره طور سيناء	الف غيس	اراده	سر الفسر
ابا حسن	خفراء	شجره طوبى	كاف مستبره	قدر	السر المستبر بالسر
امام حسين	مسراء	شجره طوبى	ب	فناء مغيت	السر المتبع بالسر

با

حضرت هاب در قسمت دیگری از تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم پس از نقل حدیث امیرالمؤمنین راجع به قدر که میفرماید: "انَّ الْقَدْرَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ حِرْزٌ مِنْ حِرْزِ اللَّهِ مَرْفُوعٌ فِي حِجَابِ اللَّهِ مَطْوِيٌّ عَنِ خَلْقِ اللَّهِ..." میفرماید که بحر قدر الهی را بدایتی و نهایتی نیست و در توصیف این بحر چنین ادامه میدهند: "... وَ لَهَا جَزَائِرٌ مِنْ نَفْسِ الْمَاءِ السَّيِّئَةِ ذَابَتْ وَ انْجَمَتْ وَ عَلَى الْجَزَائِرِ قِبابٌ مِنْ جَوَاهِرٍ مُخْتَلِفَةٍ مَلُونَةٍ بِالْوَانِ مُخْتَلِفَةٍ بِمَا لَا نَهَايَةَ إِلَى مَا لَانَهَايَةَ وَ جَعَلَ اللَّهُ عَرْضَ كُلِّ قَبْةٍ وَ مَا بَيْنَ كُلِّ قَبْةٍ مَا بَيْنَ مَشْرِقِ الْبَدْرِ إِلَى الْغُرْبِ: الْبَشْرُ" (۲۰)

پس از این مطالب حضرت ربّ اعلی به ذکر چهار قبه که در هزیک از آنها گروهی از ملائکه به تسبیح و تحمید الهی مشغولند پرداخته اند و میفرماید که خداوند بوسیله این ملائکه حق هر ذی حقی را عطا میفرماید. چنانکه در قرآن است که: "اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ" (سوره الروم ۲۰). بعد از نقل این آیه اعطاء رزق و حیات و... را به هزیک از ملائکه اربعه بشرح زیر منسوب فرموده اند: "الْخَلْقُ مِنْ أَهْلِ قَبْةِ الْبَيْضَاءِ وَ الرِّزْقُ مِنْ أَهْلِ قَبْةِ السَّفْرَاءِ وَ الْحَيَاةُ مِنْ أَهْلِ قَبْةِ الْخَضْرَاءِ وَ الْمَمَاتُ مِنْ أَهْلِ قَبْةِ الْحُمْرَاءِ وَ ذَلِكَ مِنْ تَقْدِيرِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ." (۲۱)

ملائکه عماء الحرفه	یسبحون	قبة البیضاء	خلق
ملائکه عالیون	یحملون	قبة الصفراء	رزق
ملائکه الحجب	یهللون	قبة الخضراء	حیات

مات	قبة الحمراء	یکپهرون	ملاشکه الکرهوبهون
-----	-------------	---------	-------------------

از آثار مهمه دیگر حضرت باب که حاوی نکات دقیقه‌ای دربارهٔ تثنائی الزان میباشد تفسیر العصر (۲۲) نازل در اصفهان به افتخار امام جمعه آن شهر سید محمد سلطان الطماه اصفهانی است. سوره العصر در قرآن مجید از ۷۲ حرف تشکیل شده و حضرت باب در تفسیر خود هر ۷۲ حرف را حرف به حرف تفسیر فرموده اند و سپس مفاد و مقامین موجود در سوره را شرح و توضیح نموده اند. در تفسیر حرف ۱۵ (حرف نون) حضرت باب میفرمایند: "ثُمَّ مِنَ الْحَرْفِ الْخَامِسِ عَشْرَ حَرْفِ النُّورِ الْاَبْيَضُ الَّذِي مِنْهُ اَبْيَضَ كُلُّ بَيَاضٍ فِي الْاِمْكَانِ ثُمَّ النُّورُ الْاَصْفَرُ الَّذِي مِنْهُ اصْفَرَّتِ الصُّمْرَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ بِالْاَعْيَانِ سَمَّ النُّورُ الْاَخْضَرُ الَّذِي مِنْهُ اخْضَرَ كُلُّ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ بِمَا ارَادَ اللهُ الرَّحْمَنُ وَ اَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ ثُمَّ النُّورُ الْاَحْمَرُ الَّذِي مِنْهُ احْمَرَّتِ الْحُمْرَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ سِرِّ الْاِمْكَانِ فِي الْاَعْيَانِ." (۲۲)

حضرت باب در تفسیر حرف ۲۳ (حرف لام) به ارکان اربعه عرش اشاره نموده. رنگ رکن اول را ابیض. رکن دوم را اسفر. رکن سوم را اخضر و رکن چهارم را احمر بیان فرموده اند (۲۴) و سپس در تفسیر حرف ۲۹ (حرف نون) به چهار نور اشاره میفرمایند و هر نور را با یکی از صفات الهیه مقارن مینمایند. (۲۵) خلاصه این مطالب را میتوان چنین ارائه داد:

عوامل	منات	انوار	الوان	ارکان عرش
امکان	تسبیح	نور ابداع	ابيض	رکن اول
اعیان	تحمید	نور اختراع	منراه	رکن دوم
سموات و ارض	تزیل	نور انشاء	خضراء	رکن سوم
سر امکان در اعیان	تکبیر	نور البہاء	احمر	رکن چهارم

الوان در آثار بهائی

با توجه به معانی قرآنی و آنچه بطور کلی در معانی و مفاهیم رنگها در آثار شیخیه و نیز آثار حضرت باب مرقوم گردید میتوان کاربرد رنگها را در متون بهائی مورد مطالعه قرار داد. آنچه باید بدان متذکر بود آنست که معانی الوان در آثار بهائی بطور منظم و با در ضمن رساله‌ای جداگانه مورد بحث قرار نگرفته بلکه الوان در عبارات و نصوص مختلفه و تعابیر گوناگون بطور پراکنده بکار رفته و وسعت و کثرت استفاده از آنها بحدی است که مطالعه همه جانبه و وصول به استنتاجات کلی را درباره معانی الوان در آثار بهائی مشکل میسازد. آنچه فعلاً میتوان گفت آنست که الوان در متون مختلفه فلسفی، عرفانی، کلامی و ادبی بهائی بکار رفته تا حالات روحی، کششها و جذبات عرفانی و حقائق و مفاهیم ماوراءالطبیعه را تبیین نماید. کاربرد الوان در این آثار گاهی بصورت استعاره و مجاز و گاهی بصورت واقعی و حقیقی است. از آنجائی که در آثار بهائی بسیاری از اسماء حسنی و صفات علیا و تعابیر مربوط به عرش و کرسی و از این قبیل صرفاً به مظهر امر الهی راجع است الوان نیز که در آثار شیخیه و یا کتب و تفاسیر حضرت باب برای توصیف ارکان عرش و یا ملائکه اربعه و یا مراتب وجود و از این قبیل بکار رفته راجع به مظهر امر و صفات و کمالات و خصوصیات او میگردد و اوصاف مندرج در این آثار که کل در حاله‌ای از تعبیرات ماوراء طبیعی پیچیده است در آثار بهائی مفاهیمی پیدا مینماید که در مظهر امر الهی و تحقق کلمه الله متجلی است. بدیهی است که این مطلب را نمیتوان در همه موارد و در همه آثار بهائی عمومیت داد و گفت که کلیه مفاهیمی که با الوان

مختلفه توصیف گشته صرفاً به اعتبار مفاهیم داسوتی آنها است.

نکته دیگری که لازم به تذکر است آنست که در مقایسه با آثار اسلامی و یابی در آثار بهائی استفاده ای به مراتب وسیعتر از رنگ ما برین آمده والواذ مختلفه حال مطالع و مفاهیم و بیان کننده افکار و احساسات عدیده ای گردیده اند که مطالعه همه جانبه آنها برای فهم بهتر آثار مبارکه بصورت پر اهمیت و در عین لطافت و علویت خالی از سبوت نخواهد بود. گو آنکه ریشه بسیاری از این معانی و مفاهیم و افکار و احساسات را میتوان با توجه به سوابق گذشته آنها در آثار منعی قبل کم و بیش پیدا نمود اما کسی در این قبیل ریشه یابی ما ممکن است همیشه مقرون به موفقیت نباشد. در این صورت باید به اصالت و بدعیت این مفاهیم در آثار بهائی معتقد گردید و به این نتیجه واصل گشت که کار بزرگ الوان که سابقه ای طولانی در تفکرات منعی گذشته دارد در این ظهور به کمال خویش واصل گشته و در آثار بهائی تنوع و طرزی بدیع جلوه نموده است.

از حضرت عبدالیهاء چند لوح در دست است که در آنها از اعتقاد فلاسفه شرق در باره الوان و معانی آنها صحبت بمیان آمده است. مثلاً در لوح خطاب به میرزا فضل الله این بنامه الملك شیرازی است که میفرمایند: "ارض حمراء و كشم احمر مقصد مقام قناست زیرا در اصطلاح اهل الله بیضاء مقصد مشیت است و خضراء مقام قدر است و حمراء مقام قناست و صفراء مقام امعاء پس ارض حمراء مقام شهادت کبری است این است که حضرت اعلی روحی له الفداء در احسن التمس خطیب به جمال مبارک میفرماید: "یا سَيِّدَنَا الْاَكْبَرُ لَقَدْ قَدَيْتُ بِكَ لِي وَ مَا تَمَنَّيْتُ اِلَّا الْقَتْلَ فِي سَبِيلِكَ" (۲۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء در پاسخ سؤالی در خصوص
 معنی الوان در شب ۱۹ می ۱۹۱۶ میلادی در حقیقت فرموده است:
 این اصطلاح شیخ مرحوم است ابیض مقام مشیت است زیرا
 بهر لونی بخواهی درمیآید لون احمر مقام قناست، لون اضر
 زاده، لون ازرق قدر، النقطة البیضاء مراد مقام مشیت است، النقطة
 الحمراء مراد مقام قناست، الورقة الصفراء مقصد اراده
 است، السماء الزرقاء مقصد قدر است و نقطه اولی در این
 تمس ذکر مینماید "تَاللهُ قَدْ وَلَدَتْني الْبَهَاءُ فِي قَبَةِ ياقوتِ
 نورطبة الحمراء" این مقام قناست. "(۲۷)

و نیز حضرت عبدالبهاء در مانی دیگر
 میفرمایند: "اصطلاحات شرق است که بیضاء را بمشیت و
 خضراء را بقضاء و شهادت و خضراء را بتمام امور و صفراء
 را باجرائ امور تفسیر مینمایند." (۲۸)
 آنچه در بیانات فوق مذکور گشته در جدول زیر
 تلخیص شده است:

بیضاء	مشیت
صفراء	اجرای امور - امضاء - اراده
خضراء یا ازرقاء	قدر
احمرء	قضاء - شهادت

برای آنکه بتوان مطالعه رنگها را در آثار بهائی
بمورتی مدون عرضه نمود معانی : مقامیم رنگها ذیل عناوین
سفید، سبز، زرد، سیاه و قرمز بنظر خوانندگان محترم، میرسد.

سفید (بیضاء)

در آثار بهائی از رنگ سفید برای توصیف موقع
جغرافیائی و ملت بیش از توصیف هرچیز دیگری استفاده شده
است. اصطلاحاتی نظیر ارض بیضاء، بقعه بیضاء، حظیره بیضاء و
کثیب بیضاء اشاره بمواقع جغرافیائی خاصی دارد که محل
زندگی جمالتقدم بوده است. چون اصل اسم در ظهور جمالتقدم
مبتنی براین حقیقت است که او به مشیت الهیه تجلی نموده
و یا مانند درختی به مشیت الهیه غرس گشته از اصطلاح
"بیضاء" که رمزی از مشیت است برای بیان این منظور
استفاده شده است چنانکه میفرماید:

"یا نصرالله اسمع انداء من العذرة المرتفعة علی
الأرض البیضاء شاطی بحر عنایة ربك مالك الاسماء" (۲۹) مراد
از ارض بیضاء وبقعه بیضاء شهر عکا است. چنانکه خود در
لوحی نیز این معنی تفسیر فرموده است: "ان الله انزلنا
من سدرة المنتهی فی البقعة البیضاء الموسومة بعکا" (۴۰) و
نیز در لوحی دیگر میفرماید: "كذلك نطق بحر البیان من لدى
الرحمن فی مدینة عكا انسى سمی من قبل بالبقعة البیضاء"
(۴۱) ودر نوح دیگری که خطاب به حاج میرزا محمد تقی
افتاد در ۹ ذیحجه ۱۲۹۵ نازل شده و تاریخ نزول آن حاکی
از آنست که محل نزول عکا بوده میفرماید: "یا اسمی الخاء
لیس لاحد ان یتوجه الی ارض الخاء و یخبر أهلها من أمورات
المحدثة فی هذه الأرض البیضاء الی تنطق ذراتها انه لاله"

لَا هُوَ الْعَزِيزُ الْوَدُودُ." (۴۲)

در آثار جمالقدم و نیز حضرت عبدالبهاء ارض بیضاء و نیز بقعه بیضاء و حظیره بیضاء بمحل تجلی شمس الهی اطلاق گشته است. وجه تسمیه در این موارد شاید معنی تقوی بیضاء است که به تصریح لسان العرب معنی آن آفتاب است یعنی سفیدی آن (۴۳) و چون نور نشانه‌ای از خدا است. در جایی که می‌درخشد آنجا را ارض بیضاء و بقعه بیضاء می‌نامند. مثلاً جمال قدم می‌فرماید: " إِنَّهُ فِي الْبُقْعَةِ النُّورَاءِ وَ الْأَرْضِ الْبَيْضَاءِ يَدْعُ الْكُلَّ... " (۴۴)

و در بیان حضرت عبدالبهاء است: " وَ أَسْرَكَ فِي بَرِّيَّةِ الْقُدْسِ، وَادِي الْقُدْسِ، جَبَلِ سَاعِيرِ، الْبُقْعَةِ الْبَيْضَاءِ، وَ الْعُدْوَةِ لِلنُّورَاءِ عَلَى عَيْسَى الْمَسِيحِ " (۴۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: " كَلَّ ذَنْكَ بِنُودِهِ عَلَى رَبِّهِ فِي هَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ النُّورَاءِ وَ هَذِهِ الْحَضِيرَةِ الْمُقَدَّسَةِ الْبَيْضَاءِ " (۴۶)

به اینکه در این آثار اراضی مقدسه به بقعه و یا ارض بیضاء تسمیه شده اما در لوحی نشیر سَلَامٌ عَلَيْكَ که از آثار دوره بغداد است ملاحظه می‌گردد که از شهر بغداد با عنوان "وادی کشیب بیضاء" یاد شده است چنانکه می‌فرماید:
 "يا مَلَايْحَ اَلْقُدْسِ عَلَّمَ اَهْلَ السَّيْنَةِ مَا عَلَّمْتَكْ خَفَّ حُبَّاتِ الْعَمَاءِ فَيَحْيَانُ رَبِّي الْاَبْهَى لِئَلَّا يَعْمَلُوْنَ فِي وادِي الْكُشَيْبِ الْبَيْضَاءِ... " (۴۷)

غیر از مواقع جغرافیایی فوق که از آنها با رنگ سفید تعبیر شده اصطلاح ملت بیضاء در آثار بهائی به کثرت آمده است. مراد از ملت بیضاء مسلمین هستند و "بیضاء" در واقع عبارت از شریعت اسلام است. این اصطلاح احتمالی به آثار بهائی ندارد و در تذاکر و کتب تاریخی قبل این اصطلاح را

بوقور میتوان ملاحظه نمود. در آثار جمال قدم آمده است که:
 "صد هزار چشم باید تا بر ملت بیضاء نوحه نماید" (۴۸)
 و حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "لَا نَسْمَ الرُّومِ فِي عَرَفِ الْخُرُوجِ
 وَضَعَتْ لَطَائِفَ بِيضَاءَ وَ أُمَّةٍ حُمَيْرَاءَ وَ النَّفِيرِ
 السَّافِيَةِ..." (۴۹)

اصطلاح متداول "ید بیضاء" که شرح سابقه تاریخی آن
 در قرآن مجید در صفحات قبل ملاحظه گردید در آثار بهائی
 نیز بکار رفته و رمزی از ابراز قدرت و توانائی است.
 چنانکه در لوح حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "وَ الْخُرُوجُ يَدِ
 بِيضَاءَ تَتَلَا لَا بِالْأَنْوَارِ بَيْنَ مَلَأِ الْأَخْيَارِ." (۵۰)

در رابطه رنگ ید با دست باید به "انامل بیضاء"
 نیز که در لوحی از الواح جمالقدم مذکور گشته است اشاره
 نمود: "یا ورقاء یا ایُّهَا النَّاطِرُ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى وَ الشَّرِبِ
 رَحِيقِي الْمَخْتومِ مِنْ أَنْامِلِ عِنَايَتِي الْبِيضَاءِ" (۵۱) در این بین
 مبارک "انامل بیضاء" اشاره به سفیدی دست مدالی احدیه در
 ریحیق مختم را بدور آورده است.

تعبیر دیگری که در رابطه با رنگ سفید در آثار
 بهائی بکار رفته عبارتند از: ماء بیض، کاس بیضاء، شجوه
 بیضاء، لوح بیضاء، محجّه بیضاء و نیر بیضاء. اکثر چه کار بیضاء
 این تعبیر در آثار بهائی در مقایسه با تعبیر دیگری که
 مذکور شد چندان زیاد نیست ولی آشنائی با این اصطلاحات
 فهم بیانات مبارکه ای که حاوی این قبیل اصطلاحات میباشد
 بسیار مؤثر است.

اصطلاح ماء بیض در یکی از الواح جمال قدم که قسمتی
 از آن به شرح اسفار همکل مبارک اختتامی یافته آمده
 است. در این لوح میفرمایند: "... أَنْزَلْنَا أَنْيْكَ هَذَا اللُّوْحَ حَبِ
 الَّذِي نَعَطِي الْوَجْهَ مِنْ مَاءِ بَيْضٍ مُنِيرٍ" (۵۲) معنی لفظی این

آیه آنست که ما در موقعی که سورتمان از آب سفید نورانی پوشیده شده بود این لوح را برای تو نازل کردیم. از آنجائی که یکی از معانی لغوی بیضاء در زبان عربی سختی و بلا است (۵۲). شاید مراد از آیه فوق نزول لوح مبارک در حیوحه بلیات و صدمات وارده بر جمال در راه از آنجا که لغت بیضاء به معنی بلا و سختی نوعی تفأل است که بین اعراب متداول بوده چنانکه مارگزیده مشرف به مرگ را "سلیم" بمعنی صحیح و سالم میگویند باین امید که نجات یابد. از جهت دیگر چون نتیجه آیات و آیات در راه بیضاء همیشه با فتح و ظفر و روسفیدی و نجات و از این قبیل تعبیر شده شاید جمال قدم با توجه به این حقیقت از بلیات خود به "ماء بیض منیر" تعبیر فرموده باشند.

اصطلاح دیگری که بندرت در آثار مبارکه ملاحظه گشته.

"کأس بیضاء" است جمال قدم در عبارتی در جواهر الاسرار میفرمایند: "فَهَنِينَا لِمَنْ وَصَلَ إِلَى هَذَا الْمَقَامِ وَ شَرِبَ مِنْ هَذَا الْكَأْسِ الْبَيْضَاءِ فِي هَذَا الرُّكْنِ الْحَمْرَاءِ..." (۵۴) اصطلاح كأس بیضاء در این بیان مبارک شاید اشاره ای به آیه قرآنیه سوره صافات داشته باشد که در حق اهل بهشت میفرماید: "يَطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ." (آیه ۴۶)

نکته ای که در این بیان جمال قدم آمده و در آیات قرآنیه نظیری ندارد مسأله رکن حمراء است زیرا میفرمایند خوشا بحال کسی که باین مقام یعنی مقام عرفان و شناسائی مظهر حق رسید و از كأس بیضاء در این رکن حمراء آشامید. کلمه رکن در متون فلسفی بمعنی عنصر و عاده است و ارکان اربعه اصطلاح دیگری برای عناصر اربعه و مواد اربعه یعنی آتش و خاک و آب و هوا است. چنانکه گذشت حمراء رمزی از مرتبه قضاء و شهادت است و اگر كأس بیضاء را در

تعبیر روحانی آن کنایه‌ای از تعالیم و احکام الهیه بدانیم. مقصود از رکن حمراء این خواهد بود که احکام و تعالیم الهیه به قضا الهی عزّ نزول یافته و من جانب الله شریع گشته است.

اصطلاح دیگری که در رابطه با رنگ سفید آمده اصطلاح "شجره بیضاء" است. جمال قلم در جواهرالاسرار میفرمایند: "کانوا انّ یعرفوا نعمات تلك الورقاء علی اذن هذه الشجرة البیضاء" (۵۵) چنانکه قبلاً مذکور شد بیضاء تعبیری از مشیت الهیه است و بنابر این بیان فوق اشاره به این نکته دارد که ورقاء یعنی مظهر امرالله (۵۶) بر شاخه درخت بیضاء به نغمه خوانی مشغول است. مراد آنکه مظهر امر الهی به مشیت الهیه به بیان احکام و تعالیم ربّانیه پرداخته و از خود اراده‌ای ندارد.

لوح بیضاء اصطلاح دیگری است که در جواهرالاسرار آمده است. (۵۷) بکار بردن اصطلاح لوح در متون ادبی بمعنی قلب و سینه رایج و متداول است چنانکه در شعر حافظ آمده است: " نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار - چکنم حرف دیگر یاد نداد استاد " و یا این بیت: " هرگز نقش تو از لوح دن و جان نرود - هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود ". باتوجه به این مفاهیم آشنا در ادبیات فارسی شاید مراد از لوح در بیضاء در بیان فوق لوح ساده پاک و بی آتش دل باشد که کنایه از صفای قلب و پاک‌ی ضمیر است. چنانکه حافظ گوید: "گفتی که حافظ اینهمه رنگ و خیال چیست - نقش غلط مبین که همان لوح ساده ایه".

اصطلاح دیگری که با استفاده از رنگ سفید بکار رفته اصطلاح " محجّه بیضاء " است. چنانکه حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "حسّ سلکوا فی المحجّه البیضاء و وردوا علی

الشريعة السمحة النوراء". (۵۸) کلمه محجه خود بمعنی راه راست و روشن است گو آنکه ریشه لغت دلالت بر این دارد که هرچه با حجت و دلیل بیان گردد عبارت از محجه است. در بیان فوق محجه بیضاء در تضاد با شریعه سمحه نوراء بکار رفته و مقصود از آن راه راست شریعت الهیه است که در عین حال با حجت و دلیل عرف گشته است.

مورد دیگری از بکار بردن رنگ سفید بعنوان مفتی برای "نیر" است. گو آنکه کلمه بیضاء گاهی بمعنی خورشید بکار میرود ولی در عبارتی نظیر: "أَحْرِقُوا حُجُبَاتِ الْأَوْهَامِ بِهَذِهِ النَّيِّرِ الْبَيِّضَاءِ" (۵۹) کلمه بیضاء مفتی برای خورشید است.

در لوح غلام الخلد که از آثار اولیه دوره بغداد است به ظهور مقهر الهی با عنوان "غلام الخلد" تصریح گشته است. در این لوح شواهد و بینات حقایق غلام الهی يك يك بیان گشته تا آنجا که میفرماید: "هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَعَلَى كِتْفِهِ غَنَائِمُ الرِّيحِ كَسَوَادِ الْعَيْنِ عَلَى لَوْ لَوْ بَسْرٍ مَنِيرٍ..." (۶۰)

مناد آینه یقین چینی است که غلام خلد بامر عظیم آمده است و بر کتف او شعرات روح آویخته است همانند مشک سیاهی که بر جواهر سفیدی موجود باشد.

سبز (خضراء)

رنگ سبز کنایه از آسمان است که در مقنن غیره یعنی زمین قرار گرفته است. استفاده از اصطلاح خضراء در

مقابل غیراء شواهد متعددی مخصوصاً در آثار حضرت عبدالبهاء دارد چنانکه در لوحی میفرمایند: "سُبْحَانَ مَنْ رَفَعَ رَايَةَ الْهِنْدِي فِي سَاحَةِ الْقُبْرَاءِ وَجَعَلَهَا غَيْبَةً لِلْخَصْرَاءِ". (۶۱) همین مفهوم که در اثر ظهور امر الهی غیراء غیبه خضراء گشته در لوح مندرج در صفحه ۲۸۲ مکاتیب جلد اول هم آمده است. این تعبیر بدان معنی است که در اثر ظهور امر الهی کثافت و تاریکی خاک به لطافت و روشنائی آسمان تبدیل گشته بطوری که آسمان غیبه زمین را میخورد و بآن حسادت میورزد. معنی دیگری نیز میتوان برای این تعبیر در نظر گرفت و آن اینست که چون رنگ سبز رنگ بهشتی است زمین آفتاب در اثر ظهور زیبا گشته که به بهشت فخر میفرشد و یا آنکه بابت به زیبائی و نیکوئی زمین غیبه میخورد.

در اثر دیگری از حضرت عبدالبهاء غیراء و خضراء در معنی دیگری مقابل هم قرار گرفته اند و آن زمانی است که حضرت عبدالبهاء خواسته اند عظمت و جامعیت امر مبارک را بیان دارند. تحقق این منظور با استفاده از دو اصطلاح غیراء و خضراء انجام شده آنجا که میفرمایند: "تَاللَّهِ الْحَقُّ اِنَّ الْقُبْرَاءَ تَهْتَزُّ بِنِعْمَاتِ التَّمِيمِ وَالْخَصْرَاءُ تَتَنَوَّرُ بِنُورِ اَبَدِي الْاَشْرَاقِ". (۶۶) مراد از این بیان آنست که در اثر ظهور آسمان و زمین جملگی بوجد آمدند و نورانی گشتند در این تعبیر غیراء را ممکن است تعبیری از جسم و خضراء را رمزی از جان گرفت و گفت که عالم ماده و عالم روح و یا عالم امر و عالم خلق و یا عالم غیب و شهود مردود بوجد آمده اند چنانکه همین مفاهیم را از عبارت: "فَلَيْكُ شَمْسِ الْبِهَاءِ السَّاطِعَةِ عَلَى الْخَصْرَاءِ وَالْقُبْرَاءِ" (۶۲) میتوان استنباط نمود.

استفاده از خضراء و گنبد سبز بعنوان کنایه ای از

آسمان در ادبیات فارسی بسیار متداول بوده است چنانکه فی
المثل ناصر خسرو گوید: " چون آب جدا شد ز خاک تیره -
برگنهد خضراء شود ز غیراء".

در آثار جمال قدم اصطلاحی که مکرر بکار رفته
"جزیره الخضراء" است. این اسم در آثار جغرافی نویسان
مسلمان برای شهری در اندلس در حدود ۵۰ فرسنگ قرطبه
بکار رفته و نهض نام جزیره بزرگی در سرزمین زنگبار در
دریای هند بوده است. اما در آثار بهائی بر ۴۰۰ و ۴۰۰
جغرافیائی چندی جزیره الخضراء اطلاق شده است:

(۱) جزیره الخضراء لقب ادرنه است. چنانکه جمال قدم در لوحی
میفرماید: " بِسْمِ اللّٰهِ الْاَعْلٰی هٰذَا كِتَابٌ مِّنْ لَّدُنَّ الْاِلٰهِ
السَّكِّي اسْتَشْرَفَ مِنْ بَوَارِقِ اَنْوَارِ رَبِّهِ وَاسْتَعْرَبَ عَنِ الْاَوْطَانِ الْاِلٰهِ
اَنْ وَرَدَ فِيْ جَوَارِ رَحْمَةِ رَبِّهِ الرَّحْمٰنِ فِي الْاَرْضِ السَّيِّئَاتِهَا
مِنْ قَبْلِ بِالْجَزِيْرَةِ الْخَضْرَاءِ وَ مِنْ بَعْدِهَا بِارِضِ السَّرِيْمَا قَدْرَ
فِي لَوْحِ الْقَمَاءِ مِنْ لَّدُنَّ عَلِيْمِ حَكِيْمٍ". (۶۴)

(۲) جزیره الخضراء لقب عكا است. چنانکه در لوحی میفرماید:
"نفحات قدس چکونه در وادی قدس منتشر میشدند
حداشق ابهی مشام اهل جزیره خضراء را چگونه معطر
مینمود". (۶۵)

(۳) جزیره الخضراء لقب باغ رضوان است. چنانکه جمال قدم در
لوح طرازات میفرماید: "اَنَا قَعَدْنَا يَوْمًا مِنْ الْاَيَّامِ جَزِيْرَتَنَا
الْخَضْرَاءَ فَلَمَّا وَرَدْنَا رَأَيْنَا اَنْهَارَهَا جَارِيَةً وَ اَشْجَارَهَا
مُلْتَمِعَةً...". (۶۶)

(۴) جزیره الخضراء نامی است که به خطه مازندران و نهض شهر
سیزوار داده شده است. چنانکه جمال قدم میفرماید: "هُوَ اللّٰهُ
تَعَالٰی شَأْنُهُ الْعَلْمَةُ وَ الْكِبْرِيَاءُ اَنَا نَذَكُرُ اَهْلَ الْخَضْرَاءِ السَّكِيْنَ
اَقْبَلُوا اِلَى الْاَفْقِ الْاَعْلٰی اِذْ كَسَرُوا اَسْنَامَ الْهَوٰی بِاسْمِ رَبِّهِمْ

المُتَدِرِ التَّدِيرِ. (۶۷)

حضرت عبدالبهاء نیز در لوحی به افتخار احبای خضراء (سبزوار) میفرمایند: "... غبراء در لسان عربی زمین است و خضراء سپهر برین جمال مبارک روحی لاجبائه الفداء آن کشور را خضراء تسمیه فرموده‌اند لهذا باید بنیض و عنایتش آن زمین آسمان گردد و آن کشور منع مد تابان". (۶۸)

غیر از آنچه در ارتباط با رنگ سبز در آثار بهائی مرقوم شد دو مورد دیگر نیز لازم بذکر است. اول: اسم "بقعه الخضراء" است که در آثار جمال قدم به مقبره خانوادگی حضرات افنان در یزد داده شده است. این محل قبلاً باسم "سلسیل" موسوم بوده و حضرات افنان آنرا به اهتمام آقا محمد علی یزدی بنا نمودند و خود آقا محمد علی اولین مدفون در آنجاست. (۶۹) در این آرامگاه جمعی از متقدمین احبای یزد و شهدای آن سامان نیز مدفونند. چون سلسیل نام رودی یا حوضی در بهشت است، شاید باین واسطه اسم "بقعه الخضراء" که رنگ سبز آن کنایه از بهشت است، ابیاتی می‌باشد باین قبرستان داده شده باشد. اطلاق چنین عنوانی به مزار حضرات افنان یزد نشانه‌ای از فضل الهی باین خاندان تواند بود زیرا تصریح قلم اعلیٰ کنایه از آن است که راقدین در مراقد این گورستان در بهشت مستری‌چند. دوم: فکر بهشتی کردن و بهشتی شدن زمین و یا ملک را آینه ملکوت کردن و نیز مستقر نمودن بهشت در ارض که در بسیاری از آثار بهائی تکرار ذکر پیدا نموده است گاهی با استفاده از رنگ سبز بیان گشته است. چنانکه حضرت عبدالبهاء در توصیف سرسبزی و زیبایی بهار میفرمایند: "درخت سبز شود و شاخسار شکوفه نماید و دشت و صحرا و تلها چون زمرد خضراء غبطه سندس

واستبرق گردد". (۷۰) سندس و استبرق در این بهان مبارک اشاره به دو نوع پارچه سبز رنگی است که اهل بهشت آنرا میپوشند چنانکه در قرآن مجید (سوزۀ کهن آیه ۲۱) میفرماید: "وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ اسْتَبْرَقٍ". بهان مبارک حاکی از آنست که در فصل بهار زمین همانند رنگ زمرد سبز رنگ میگردد بطوری که سندس و استبرق سبز رنگ بهشتی بآن غبطه میخورند.

در مطالعه رنگ سبز در آثار بهائی باید اشاره‌ای نیز به بهان عرفانی جمال قدم در اوائل تفسیر "الم" نمود که میفرمایند: "اِذَا كُشِفَتْ وَجْهُ الْوَاحِدِيَّةِ عَنْ خَلْفِ حُجُبَاتِ الْخُضْرَاءِ وَ ظَهَرَتْ مِهْكَلُ النَّسْقَةِ عَلَى مِهْمَةِ الْاَلْفِ وَ قَامَ فِي الْوَجْهِ لَتِيَامُهُ عَلَى اَمْرَاللهِ الْعَلِيِّ الْاَعْلَى". (۷۱) شاید بآن "حجبات الخضراء" را در این بهان لطیف مبارک گذشته از مفاهیم روحانیه آن به ارض بدشت نیز تعبیر نمود.

زرد (صفراء)

رنگ زرد کمتر از هر رنگ دیگری در آثار بهائی بکار رفته است. از مطالعه موارد معدود، که از این رنگ برای بهان مقاصد مختلف استفاده شده معلوم میشود که از معنی عمومی این رنگ که دلالت بر حزن و اندوه و خرابی مینماید در آثار بهائی استفاده گشته و در این مفاهیم رنگ زرد در مقابل رنگ قرمز که حکایت از جنبش و حیات و سازندگی دارد، بکار رفته است. مثلاً جمال قدم در جواهر الاسرار در شرح معانی وارده بر مظهر امرالله میفرمایند که در اثر مظالم وارده، "تَهَدَلَّتْ عَيْشُ الْوُجُودِ فِي اَرْضِ الْحَمْرَاءِ وَ خَرَسَتْ لِسَانُ"

الْوَرَقَاءِ فِي جَبْرُوتِ الصَّمْرَاءِ... " (۷۲)

در اثری از آثار حضرت بهاء الله رنگ زرد صفتی برای
 "ریح" آمده و از آن بادی مراد شده است که سبب
 پژمردگی و زردی و خرابی و یأس و حرمان و از این قبیل
 است. چنانکه میفرمایند: "یا علی علیک سلامی عهد حاضر مکتوب
 جناب حاجی علی علیه سلامی را تلقاء وجه مظلوم ذکر
 نمود... ایام دنیا و زندگانی و حیات آن که به یک ریح
 اصر تغییر مینماید و بفنا راجع میشود بشأنی بآن تمسک
 نموده اند که از ملکوت باقی الهی گذشته اند... ای عجب
 کل العجب از انوار فجر ظهور محروم شده اند و به اذیت
 دوستان حق جل جلاله مشغول حال. از استحقاق خلق بی وفا نفس
 ریح اصر بر ایشان حکومت مینماید." (۷۲)

رنگ زرد همچنین صفتی برای ملا است چنانچه قرمز
 را صفتی برای لولو گرفته و میفرمایند: "كَانَ لَهُ مَلَأُ السَّمَوَاتِ
 وَ الْأَرْضِ مِنَ الْأَلْوَانِ الْحَمْرَاءِ وَ مِنَ الذَّهَبِ الصَّمْرَاءِ... " (۷۴)
 در رابطه با رنگ زرد باید از "ارض زعفران"
 نیز که در ابتدای لوح مبارک حکمت به آن اشاره گشته است
 سخن گفت. در این لوح جمال قدم میفرمایند: "یا محمد اسْمَعُ
 الدَّاءَ مِنْ شَطْرِ الْكِبْرِيَا مِنَ السَّدَةِ الْمُرْتَفَعَةِ عَلَى أَرْضِ الزَّعْفَرَانِ
 إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ." (۷۵) فاضل مازندرانی در
 ذیل "زعفران" در اسرار الاثار نوشته اند: "... مراد محض
 اعتبار لون صفر و رنگ زرد است که در رموز مصطلحه شیخ
 اجسائی هریک از الوان سبعة متعلق به عالمی از عوالم هفتگان
 وجود میباشد چنانچه بیضاء عالم مشیت، صفر عالم اراده، حمراء
 عالم قضاء الخ و نیز تلویح به قاشن، ارض الزعفران، وطن آقا
 محمد قاشنی نبیل اکبر، فاضل شهر، مخاطب این لوح دارد. و
 در کتاب شرح الزیارة شیخ مذکور وصف جنت و اهل جنت

است: " فَقَهْلَ اَوْلَ مَقَامٍ لَّهُمْ مَقَامُ الرَّقْرِقِ الْاَحْضَرِ ثُمَّ يَنْتَقِلُونَ
 مِنْهُ اِلَى مَقَامِ الْكُثْمِيَةِ الْاَحْمَرِ وَ اَرْضِ الزَّعْفَرَانِ. " (۷۶)

جمال قدم در لوح دیگری در خصوص ارض زعفران
 میفرمایند: "... اینکه سوال از آیه مبارکه نمودی قلب جنت
 فردوس مقامی است که الیوم مقرر عرش عظمت الهی واقع و
 سدره قدس در مقامی ظهور حق جل جلاله و آن سدره مبارکه
 در ارض زعفران یعنی ارضی که منبت و مبارک و مقدس و معطر
 است غرس شده... " (۷۷)

سهماء (سوداء)

وقتی رنگ سیاه بعنوان مفتی برای مو بکار برود
 مراد از آن جوانی است چنانکه موی سفید نشانه پیری و
 سالخوردگی است. در لوح حور عجاب که در آن از حوریه الهی
 سخن به میان آمده میفرمایند: "... ثُمَّ ظَهَرَتْ مِنْهَا الشَّعْرَةُ
 السُّودَاءُ. " (۷۸) جمال قدم در سورة الاعراب در اشاره به مساوی
 که تحمل فرموده از او میفرمایند: " تَاللَّهِ يَا اَعْرَابِي لَوْ
 سَنَنْظُرُوْنِي لَنْ تَعْرِفُوْنِي وَ لَقَدْ اِبْهَمَسَ مِنْكَ السُّودُ مِنْ تَتَابَعِ
 الْبَلَايَا... " (۷۹) اگر چه در این بیان ذکری از مو نشده
 است ولی به کنایه بهان گشته که سیاهی مسک به سفیدی
 گرایشیده است. مسک، ویا در زبان فارسی مسک، سیاه است و خوشبو
 وغالباً رنگ و بوی مو به آن تشبیه میشود و چون این
 تشبیه، تشبیه معروفه و آشنائی است مشبه به که مو باشد از
 فرط بیان بودن معنی، از جمله حذف گردیده است. رنگ سیاه
 چنانکه در فرهنگ شرق متداول است رنگ سوگواری و حزن
 و نیز رنگ مرگ و ناپودی است. چنانکه جمال قدم در لوح

مَلَجَ الْقَدْسِ مِيفْرَمَائِنْدُ: " فَسُهْجَانَ رَبِّيَ السَّيِّ تَرَدَى بِرِدَائِ
السُّودَاءِ وَوَقَفَتْ عَلَى التَّرَابِ وَمَاتَتْ... " (۸۰)
از موارد دیگری که از رنگ سیاه استفاده شده عبارت
ذیل است که جمال قدم میفرمایند: " قَدْ جَلَسَ مَيْكَلُ الْبَقَاءِ فِي
التَّرَابِ السُّودَاءِ وَ نَاحَتْ رُوحَ الْقَلْبِ فِي رِفَارِيفِ الْإَعْلَى... " (۸۱)

در زبان فارسی اصطلاح برخاک سیاه نشستن و یا سی
را برخاک سیاه نشاندن دلالت بر از بهین رفتن و یا کشتن و
از بهین بردن دارد.

قـرمز (حمراء)

در آثار بهائی رنگ قرمز بیش از هر رنگ دیگری
برای افاده معانی مختلفه بکاررفته است. بطور کلی در اصطلاح
فلسفه مشرق زمین، رنگ قرمز کنایه از قنای الهی و نیز
رمزی از ایثار خون و شهادت در سبیل الهی است. دو مفهوم
قنای و شهادت در ترکیبهای مختلفه‌ای آمده است که در ذیل
بشرح آنها میپردازد.

ارض حمراء

جمال قدم میفرمایند: " تَهْدَلَتْ عَيْشُ انْجُودٍ فِي أَرْضِ
الْحَمْرَاءِ وَ خَرَسَتْ لِسَانَ الْوَرَقَاءِ فِي جَهْرُوتِ الصَّفْرَاءِ " (۸۲)
ارض حمراء در این بیان مہارک شاید اشاره به عراق و
مخصوصاً بغداد باشد. زیرا جواهر الاسرار که در آن این بیان
مہارک مذکور شده از آثار بغداد است.

بقعه حمراء

بقعه حمراء نام خاصّ تلی در خارج شهر عکا است که در فصل بهار از گلهای قرمز پوشیده میشود و جاشی بوده است که خیمه حضرت بهاء الله بر آن افراشته شده بوده و گاهی برای تفرّج به آنجا تشریف میبردند. فاضل مازندرانی بهیانی از حضرت عبدالبهاء نقل نموده اند که در باره بقعه الحمراء میفرمایند: "جای خیمه بهاء بود که در دنیا و حتی در امریکا هم مانند ندارد." (۸۲) غیر از این تل که در آثار مبارکه به بقعه الحمراء تسمیه گشته شهر عکا نیز به شهادت کشیری از آثار جمال قدم بقعه حمراء نامیده شده است. چنانکه در کتاب مستطاب القدس میفرمایند: "تَوَجَّهُوا یا قومِ بوجوهِ بهیما و قلوبِ نورا، الی البقعة المبارکة الحمراء الّتی فیها تنادی سدرۃ المنتهی." (۸۴) برای ملا حظّه شواهد دیگری از اسنلق بقعه حمراء به عکا میتوان به منابع دیگر رجوع نمود. (۸۵) آنچه از این آثار استنباط میگردد آنست که عکا که محل سرریان قنای الهی و نزول آیات و احکام الهیه قرار گرفته به بقعه حمراء تسمیه گشته است.

کشیب حمراء

کشیب در لغت عربی بمعنی توده ریگ و یا تل ریگ است و کشیب احمر عبارت از تل ریگ سرخی است که در طریق اعمال حجّ حاجیان قرار دارد و در احادیث شیعه اطمینان ذکر آن آمده است. (۸۶) در آثار شیخیه مخصوصاً کتب سید کاظم رشتی کشیب احمر بعنوان یکی از عوالم تجلی اسماء الهی بهکار رفته است چنانکه در رساله شبهه اکل و ماکول در

شرح سراتب تجلی اسماء الهی از عالمی به عالم دیگر گوید:
 "پس در عالم نفس و محلّ انس و رتبه اشتلاف و مقام امتهاز
 و اختلاف سلم گذاشته و آن عالم ذرّ است که در اخبار وارد
 شده است، پس از آن در مقام کشیب احمر که یکی از مقامات
 بیشت است وارد شده است پس در عالم طبیعت نزول
 نمود." (۸۷)

در سورة الملوك که از آثار مبارکه نازل در ادرنه است
 جمال قدم از خود به شجری که بر ارض کشیب حمراء روئیده
 است یاد میفرمایند. این تعبیر اشاره سریخ به تجلی "قنای"
 نهی دارد که همه جا از آن با رنگ قرمز تعبیر میشود. در
 ابتدای سورة الملوك بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ "اِنَّ يٰ مَلِكِ الْاَرْضِ
 اَسْمَعُوْا نِدَاَ اللّٰهِ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ النَّشْرَةِ الْمَرْفُوْعَةِ السَّيِّ
 نَهَتْ عَلٰی اَرْضِ كَشِیْبِ الْحَمْرَاءِ بَرِيَّةِ الْقَلَسِ وَ تَعْنُ بِاَنَّهُ لَا
 اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِیْزُ الْمُقْتَدِرُ الْحَكِیْمُ..." (۸۸)

با آنکه در آثار دیگر جمال قدم کشیب حمراء لقبی
 برای عکا است اما در بیان نازل در سورة الملوك بعنوان لقبی
 برای ادرنه آمده است. بنابراین میتوان گفت که معنی حقیقی
 کشیب حمراء و بریة القلس اشاره به مرجاشی است که شمس
 نای الهی یعنی مظهر امر الهی میدرخشد. موارد دیگری که ذکر
 کشیب احمر شده است در دو مورد ذیل است: "فَطُوْبٰی لَیْنِ
 نَشِيْ عَلٰی كَشِیْبِ الْاَحْمَرِ فِی شَاطِئِ هٰذَا الْبَحْرِ الَّذِيْ يَمُوْجُ مِنْ
 اَوَّجِهِ مَجِيَّتُ الْمَوْرِ..." (۸۹) و نیز میفرمایند: "اسْمَعِ يٰ
 اَسْمٰی ثُمَّ اسْمَعِ عَنِ كَشِیْبِ الْحَمْرَاءِ بِسَطْوَعِ الْمَلِكِ عَنِ رِضْوَانِ
 رَبِّكَ الْمَنَّانِ..." (۹۰)

در رابطه با رنگ قرمز اصطلاح سفینه حمراء پیش از هر اصطلاح دیگری در آثار بهائی تکرار ذکر پیدا نموده و راکبین سفینه حمراء به اهل بهاء اطلاق گشته است. در قیوم الاسماء یعنی اولین اثر حضرت نقطه اولی آمده است که: "وَلَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ فِي حَوْلِ ذَلِكَ الْبَابِ بِحُورًا مِنْ مَاءِ الْاَكْسِيرِ مُحَمَّرًا بِالذَّمَنِ الْوُجُودِ وَ حَيَوَانًا بِالشَّمْسَةِ الْمَقْصُودِ وَ قَدَّرَ اللَّهُ لَهُ سَفِينًا مِنْ يَابُوتَةَ الرَّبَابِ الْاَوَّلِ رَاوٍ وَ لَا يَرْكَبُ فِيهَا اِلَّا اَهْلُ الْبِهَاءِ بِاِذْنِ اللَّهِ..." (۹۱)

حضرت بهاء الله با اشاره به مندرجات نص مبارک فوق در لوحی میفرمایند: "ای دوستان قدر خود را بدانید لعمرالمحبوب مقام شما عظیم است و شأن شما کبیر او را از دست مدهید و باسم حق حفظ نمائید. اهل بهاء در قیوم اسماء بآنچه فوق عالم ادراک و عقول است ذکر شده اند. در مقامی میفرمایند و راه قلزم کبریا بحوریست از اکسیر و وصف می نمایند تا باین کلمه علیا منتهی میشود وَ عَلَيْهَا سَفِينٌ مِنَ الْيَابُوتَةِ الرَّبَابَةِ الْحَمْرَاءِ وَ لَا يَرْكَبُ فِيهَا اِلَّا اَهْلُ الْبِهَاءِ حَالِ تَفَكَّرْ نَمَائِنْدِ دَرِ اَنْجِه نَازَا شَاه تَا بِيْتَهَاتِ خُو آگَاه شُونْدِ و بِر رْتَبُهْ عَلِيَا كِه مَقَامِ اسْتَقَامَتِ كِبْرِي اسْتِ مَطْلَعِ گَرْدَنْدِ." (۹۲)

حضرت ولی امرالله در توقیح نوروز ۱۱۱ بدیع پس از نقل آیات جمال قدم از لوح کرمل (۹۲) میفرمایند: "شبهه ای نبوده و نیست که مقصود از این سفینه که در آخر این لوح مذکور. سفینه احکام است نه سفینه امرالله که ملاحش شارع اعظم. جمال اقدس ابهی و رکابش کافه اهل بها و اصحاب سفینه حمراء که بشارتش را نقطه اولی در کتاب قیوم اسماء در سته اولای عهد اعلی بلفت فصحن و بلحنی ملیح و دلربا. داده قوله ما احلی بیانه و ما ابهی عزه و ذکوه و لقد خلق الله فی حول

ذلك الهاب بحوراً من ماء الاكسیر محمراً بالدهن الوجود و حیواناً بالثمره المقصود و قدرالله له سفناً من یاقوتة الرطوبة الحمراء و لا یركب فیها الا امر الیها باذن الله العلی و هو الله قد كان عزیزاً حکیماً مقصود در این لوح عظیم که فی الحقیقه کاشف اسرار الهیة و بشارت نمنده دو تأسیس عظیم و جلیل و خطیر که یکی روحانی و دیگری اداری در مرکز جهانی آئین پادشاهی است. نیت ای است که را بینش رجال بیت عدل اعظم که بر طبق وصایای متقنه مرکز عهد اتم و اقوم، مصدر تشریح احکام غیر منمومه اند و این احکام در این دور بدیع از این جبل مقس جریان یابد... (۹۴)

سفینه که ذکر آن در بیان حضرت نقطه اولی آمده است اشاره به قمه نوح نهی دارد که ذکر آن در سفر تکوین در عهد عتیق مفصل آمده است و در قرآن و احادیث اسلامیة نیز حکایت اعراض ناس از نوح مفصل مندرج گشته است. عماره آیات و احادیث وارده در این باره آنست که نوح نهد و بنجاه سال مردم را دعوت نمود و چون مخالفت دید، خداوند -زوفان فرستاد و آنانکه در کشتی بودند از طوفان نجات یافتند. نص آیه قرآنی که دال بر این مطلب است در سوره عنکیوت مندرج میباشد که میفرماید: "وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰی قَوْمِهٖ فَلَبِثَ فِیْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا فَاَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُوْنَ" (آیه ۱۴)

در آیات سوره هود نیز آمده است که چون نوح فرزند خود را بپورود در کشتی دعوت نمود او بگمان اینکه با رفتن به بالای کوه از طوفان محفوظ خواهد ماند به حرف پدر گوش نداد و غرق گردید. در سوره هود از قول نوح آمده است که به فرزندش فرمود: "لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ" (آیه ۴۲) یعنی بجز پناه بردن به امر الهی امروز برای کسی پناهی نیست

نیست. در این آیه امر الہی تعبیر دیگری از سفینۃ اللہ است کہ ہرکہ در او داخل شد محفوظ ماند و کسی کہ وارد نشد غرق گردید. مطابق آثار بہائی مراد از بہان مبارک حضرت باب کہ در فوق نقل گردید شریعت جمال قدم و مراد از راکبہن در آن افراد بہائی میباشند. چنانکہ جمال قدم در لوحی بعد از نقل آیات فوق الذکر میفرمایند: "حال سفن یا قوتہ رطبہ حمراء ہر بحر کبریا جاری وساری است. ای اہل بہا منقطع از ماسوی اللہ شدہ در فلک احدیہ وسفینتہ عزّ باقیہ در آئید و راکب شوید کہ ہر نفسی کہ تمسک جست باین فلک. عند اللہ از اہل اشیاء و درجات و علیین و رضوان مذکور و ہرکہ تخلّف نمود از اہل نار و ہلاک و سجن و ہارویہ محسوب زینہار دین را بدینار مدمید و یوسف عزّ احدیہ را پتلا و دنیا و آخرت مبادلہ ننمائید. عنقریب آنچه مشہود. مفقود خواهید دید پس بکمال جہد و اجتہاد. بطلّ رب الایجاد بشتابید کہ ممکن امنی جز ظلّش نبودہ و نخواہد بود..." (۹۵) و نیز در زیارت نامہ سیدالشہداء میفرمایند:

"ارتفعّ حنین الفردوس الاعلیٰ و نحبیب البکاء من اہل سرادق الابہی و اصحاب السفینۃ الحمراء..." (۹۶)

نظیر این آیات در آثار جمال قدم بکرات نازل شدہ است چنانکہ فی المثل در لوح دیگری میفرمایند: "طوبی لمن فاز بہذا المقام الاعلیٰ و المقرّ الاقصیٰ انہ من اہل السفینۃ الحمراء السی نزلت حکمها فی الصحائف و الاکواح..." (۹۷)

حضرت ولی امر اللہ در ذکر واقعہ رضوان و اظہار امر عنی حضرت بہا اللہ در بغداد میفرمایند: "کون بہرکت آمد و جمیع ممکنات در بحر طہارت منغمس گردید و کلّ اشیاء بقمیم اسماء مزین گشت و سفینہ حمراء ہر بحر احمر جاری شد..." (۹۸)

در بهیان مبارک فوق نه تنها به قرمز بودن رنگ سفینه اشاره شده بلکه سفینه حمراء بهر بحر احمر جاری گشته است. اصطلاح بحر احمر در آثار جمال قدم نیز مذکور است چنانکه در سوره احجاب میفرمایند: " قُلْ لَقَدْ اسْتَقَرَّتْ سَفِينُ الْبَقَاءِ عَلَى بَرِّ الْعَمْرَاءِ فَكَلْبِي لِمَنْ تَمَسَّكَ بِحِبَالِ الْقُدْسِ مِنْهَا لِيَكُونَ بَالِيًا بِبِقَائِهَا... " (۹۹)

با آنکه حکایت سفینه و بحر در تاریخ ادیان عالم قنای قدیمی و بسیار پر سابقه است اما قرمزی رنگ سفینه و نیز بحری که سفینه الهی در آن جاری شده است در آثار منمبی گذشته بنابر زبیده نرسیده است. بهر حال قدر مسلم آنست که در قرمزی رنگ بحر و همینطور رنگ سفینه، قنای الهی و مراتب انقطاع و حریت و جانفشانی راکبین سفینه در نظر بوده. چنانکه جمال قدم در لوحی میفرمایند: "الانقطاع شمس إذا أشرقت من أفق سماء نفس تنخس فيها نار الحرس والهوى كذلك يخبركم مالك الوری ان انتم من العارفين ان السدی فتح بصره بنور العرفان ينقطع عن الامكان وما فيه من الاكوان... ایسی ابن تنور بانوار انقطاع انبه من اهل سفینه الحمراء... " (۱۰۰)

کأس حمراء

کأس حمراء در آثار بهائی اشاره به جام محبت و عشق الهی است که نوشیدن از آن سبب مستی و بی خبری و در نتیجه انقطاع از شوون ظاهری و حیات مادی است. گو آنکه در اکثر مواردی که مورد مذاقه قرار گرفته رنگ جام است که قرمز است ولی گاهی شراب موجود در جام نیز با رنگ قرمز وصف گشته است. آنچه از جام قرمز و یا شراب قرمز مراد

شده قضای الهی و محبت خداوندی است. نوشیدن خمر قضای الهی در جام قرمز نیز رمزی از رضای بقضا و سرمستی ناشی از آن است که سبب فراموش کردن شوون دنیوی است. ملاحظه چند عبارت ذیل موید استنتاجات فوق است. جمال قدم میفرمایند:

"... ثُمَّ تَقْرَهُوا بِوَجْهِ بَيْهَاءٍ وَ قُلُوبٍ نَوْرَاءٍ وَ خُدُوكَ الْكَأْسِ الْحَمْرَاءِ مِنْ يَدِ عِنَايَةِ فَاطِمَةَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ..." (۱۰۱) و نیز جمال قدم میفرمایند: "... خُدُوكَ كَأْسِ الْحَمْرَاءِ مِنْ أَثْمَالِ الْبَهَاءِ ثُمَّ انْقَلَعُوا عَنْ كُلِّ مَنْ فِيهِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ..." (۱۰۲) و آیه...

که نازل در سوره اصحاب چنین است که میفرمایند: "مَنْ شَرِبَ ذَلِكَ عَنْ عَجَاجِ الْمَلِكِ ثُمَّ اشْرَبَ عَنْ كَأْسِ الْحَمْرَاءِ عَنْ غُلَامِ الْأَيْمَنِ..." (۱۰۲)

صحیفه حمراء

اصطلاح صحیفه حمراء بمعانی مختلفه در آثار بهائی آمده و حقائق متعدده‌ای از آن مراد شده است. نص صریح حضرت عبدالبهاء که در توقیع حضرت ولی امرالله خطاب به آقا میرزا بهدیج الله آگاه (مورخ ۲۲ آپریل ۱۹۴۱) (۱۰۴) بدان استشهد شاه دلالت دارد که مقصود از صحیفه حمراء لوح میثاق است یعنی کتاب عهدی یا وصیت نامه جمال قدم.

حضرت ولی امرالله در لوح قرن احباء ایران نیز باین معنی صریحاً اشاره نموده اند که صحیفه حمراء همان کتاب عهد جمال قدم است. (۱۰۵) با آنکه اصطلاح صحیفه حمراء در نفس کتاب عهدی مذکور ۱۰۵۰۰ ولی به ناله اسم دیگری برای کتاب عهدی نیست. نص بیان مبارک در کتاب عهدی میفرماید: "هر مقبلی الیوم عرف قمیس را یافت و بقلب طاهر به افق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور." (۱۰۶)

فاضل مازندرانی در ذیل اصطلاح صحیفه حمراء نوشته‌اند که: "صحیفه حمراء در آثار و الواح تکرار ذکر یافت و گاهی کتاب تدوین و گاهی کتاب تشریح و تکوین و گاهی صحیفه نفس و وحی و علم، اراده شد چنانچه در ضمن لوحی ثبت در نام امین است قوله: 'یا امین أنتَ حَرْفٌ مِنْ صَحِيفَتِي الْحَمْرَاءِ وَ ذِكْرٌ بَيْنَ عَذَا الْكِتَابِ' و در لوحی دیگر قوله: 'جناب ذبیح و منتسبین او را در صحیفه مکنونه مخزونه که در مقامی به صحیفه حمراء ذکر نمودیم الخ و گاهی خصوص کتاب عهد را اراده فرمودند." (۱۰۷)

از بررسی آیات متعدده ای که ذکر "صحیفه حمراء" در آن بمیان آمده معلوم میشود که مراد از صحیفه حمراء علم الهی است که به استعاره از آن به صحیفه و یا کتاب تعبیر شده است. این صحیفه مخصوص ذکر مؤمنین مجلسین است که به تقوی و امانت و صدق و صفا مزینند. (۱۰۸) صحیفه حمراء از آسمان مشیت الهی نازل گشته و مظهر امر الهی در حالی که رحیق اصفی را در دست چپ و صحیفه حمراء را در دست راست حمل مینماید از خلق طلب میکند که خود را از آنچه پیرایشان مقدر گشته محروم ننمایند. (۱۰۹) اجر و پاداش نفوس و ذکر خدام و مبلقین امر الهی در صحیفه حمراء مذکور میشود و روزی و رزقی که خداوند برای اصفیاء و اولیاء مقدر فرموده نیز در صحیفه حمراء مذکور است. (۱۱۰)

از آنجائی که رنگ قرمز نشانه ای از خون و شهادت است صحیفه حمراء اشاره به شرح حال شهداء و مراتب و مقامات جاهلی و فداکاری آنان نیز میباشد. چنانکه وقتی آقا میرزا حبیب خدابخش عریضه‌ای در شرح شهادت میرزا یعقوب متحله حضور حضرت عهده‌الهباء فرستاد مهکل اطهر در جمع احباء بهائاتی نموده و طی آن فرمودند: "این لایحه شهادت

جناب میرزا یعقوب است این کتاب مهین است این صحیفه
حمراء است یعنی بخون شهید الحمر است. " (۱۱۱)

نور و غرقه حمراء

یکی از اصطلاحات عمده حکمای اشراق اصطلاح غرقه یا
غرفات نور است. آنچه از این اصطلاح مراد میشود آنست که
نور وجود و یا حقیقت مجردة در مراتب تجلی خود در غرقه
های متعدده متجلی گردیده و در هر غرقه ای متناسب آن غرقه
تجلی یافته است. با استفاده از اصطلاح غرفات خواسته‌اند
بگویند که تجلی نور حقیقت در هر رتبه ای از مراتب وجود
به نسبت استعداد آن رتبه است چنانکه اگر چندین غرقه
متعدد از بالا پیاپی روی هم قرار گیرد شدت و ضعف نوری
که از هر غرقه متجلی میگردد بستگی به موقعیت غرقه خواهد
داشت. (۱۱۲)

شاید با توجه به چندنه‌هومی است که حضرت باب در
اولین اثر خود یعنی تفسیر سوره یوسف از مراتب تجلی
قضای الهی در عالم ناسوت به دو کَره از تجلی که مراد از
کَره اول ظهور خود حضرت باب و مراد از کَره ثانی ظهور من
یظهره الله است سخن رانده باشند. در بیان حضرت باب که
عین آن ذیلاً نقل خواهد شد نور مهین حمراء اشاره به قضای
الهی و یا تشریح شریعت است و چنانکه تصریح فرموده اند
لغای الهی در دو کَره تجلی خواهد یافت: "ان لك الكرة بعد
مذه النورة بالحق الاكبر منك فاطهر من السر سراً على قدر
سر الابهرة في الطور الاكبر ليموتن الطوريون في السينا عند
مطلع رشح من ذلك النور المهين الحمراء باذن الله الحكيم."
(۱۱۲) با در نظر داشتن این بیان مبارک است که حضرت

ولس امرالله از ظهور حضرت بهاء الله با عبارت : "حسین موعود از خلف الف الف حجاب من النور قدم بیرون نهاد و رشی از نور مهیمن حمراء بر عالمیان مهلول داشت." (۱۱۴) تعبیر فرموده اند.

از آنجائی که رنگ قرمز بر سایر رنگها ارجحیت دارد و در مرتبه اولی قرار میگیرد، چه که سایر رنگها ماهیت خود را از او میگیرند. در آثار بهائی "اهل بقاء" و "حوریات بقاء" و "اهل جنت" و "حوریه الهی" ساکنین غرف حمراء یا قصر حمراء هستند چنانکه حضرت بهاء الله در سوره اصحاب میفرماید: "لَقَدْ يَهْكِي عِيُونَ الْعَظْمَةِ ثُمَّ عِيُونَ اَهْلِ اِنْتَاءٍ ثُمَّ اَهْلِ جَنَّةِ الْخُلْدِ فِي غُرَفَاتِ الْحَمْرَاءِ ثُمَّ اَهْلِ سَكَاثِنِ كَيْرِيَاءِ خَلْفَ لُجَجِ الْمُقَدَّسِينَ." (۱۱۵)

و نیز در لوح ملاح القدس میفرماید: "سَاحَتْ وَ ضَجَّتْ وَ رَجَعَتْ اِلَى مَقَامِهَا فِي قَصْرِهَا الْحَمْرَاءِ..." (۱۱۶) و حضرت ولی امرالله میفرماید: "حوریات بقاء از غرف حمراء بیرون دیدند و ماء حیوان را بر عالمیان مهلول نمودند." (۱۱۷)

گن حمراء

جمال قدم در جواهر الاسرار میفرماید: " فَهَنِيئًا لِمَنْ وَصَلَ اِلَى هَذَا الْمَقَامِ وَ شَرِبَ مِنْ هَذَا الْكَأْسِ الْبَهَّاءِ فِي هَذَا الرُّكْنِ الْحَمْرَاءِ." (۱۱۸) و نیز در بیان دیگر میفرماید: " ان السَّالِكَ فِي الْمَنْهَجِ الْبَهَّاءِ وَ الرُّكْنِ الْحَمْرَاءِ لَنْ يَمِلَ اِلَى مَقَامِ وِطْنِهِ اَيَّ مَقَامٍ لِقَاءِ رَبِّهِ اِلَّا بِكَيْفِ الْمَقَرِّ عَمَّا فِي اَيْدِي النَّاسِ." (۱۱۹) توضیح این اصطلاحات در بحث از رنگ سفید گنشت.

کهریت ماده معدنی زرد رنگی است که در آب حل نمیگردد و با آن آتش درست میکنند. کهریت همچنین بمعنی یاقوت قرمز و طلا نیز هست. نقره را نیز گاهی کهریت گفته اند. کلمه کهریت گاهی بمعنی "خالس" نیز بکار رفته است چنانکه در ترکیب "ذهب کهریت" مراد طلای خالص است. اما اصطلاح کهریت احمر کنایه از اکسیر و یاهر چیزی است که کم یافت شود، بسیار ذیقیمت باشد و بدشواری بدست آید. چنانکه در ضرائب الامثال عربی عبارت "اغز من الکبریت الاحمر" ضرب المثلی است که دلالت بر نایاب بودن چیزی میکند. جمال قدم در بحث از کمیابی و ارزش والای مؤمن حقیقی از قول حضرت امام صادق نقل میفرمایند که فرمود: "مؤمن مثل کهریت احمر است و بعد بمستمع عشرتاید آیا کهریت احمر دیده ملتفت شوید باین تلویح که ابلغ از تصریح است دلالت میکند بر عدم وجود مؤمن." (۱۲۰)

جمال قدم در بیان دیگری با اشاره به قَلَّتْ سَالِكُ صَادِقِ حَقِيقِي میفرمایند: "...قَوَّالَهُ حَقٌّ لِكُلِّ حَبِيبٍ بِأَنَّ يَبْكِي وَ يَمُحُّ مِنْ فِرَاقِ الْمَحْبُوبِ، الْمَهْرُ مَمْدُوحٌ إِلَّا عَلَى الْمَحْبُوبِ وَ الصِّحَّةُ مَكْمُومَةٌ إِلَّا عَلَى الْمَقْصُودِ وَ لَكِنْ جَذْبٌ وَ شَوْقٌ وَ اِسْتِيَاقٌ فِي هَجْرٍ وَ فِرَاقٍ بَیْشَرٍ نَظَاهِرٍ اسْتَجِبَ لَهُ عَذَابٌ وَ صِلٌ مَحْتَمَلٌ أَنْتَ كَمَا نَارٌ تَطْلُبُ رَا مَخْمُودٌ نَمَائِدُ چنانچه بعضی که در این سفر قرب و لقا تقریب جمته اند بالمره محتجب مانده اند بلی آنکه لم یبزن و لایزال از خمر بیزوال وصال مزروق شود و نیفسرد چنین وجود الی از کهریت احمر بوده و خواهد بود." (۱۲۱)

تقریباً عین این مفاهیم را در استفاده از اصطلاح کهریت احمر میتوان در آثار حضرت باب نیز ملاحظه

شود. مثلاً در باب پانزدهم از واحد دوم بِهَانِ فارسی میفرمایند: "در نزد هر تلهوری از تلهور شجره حقیقت، مؤمنین باو و کتاب او از لیل، بظهور او و کتاب او از بعد، ممتحن میشوند بحیثیتی که نمانند الا مؤمن خالص و او اعز از کهریت احمر است." (۱۲۲)

همچنین جمال قدم میفرمایند: "شهادت بمشابه اکسیر اعظم است و کهریت احمر در این ایام مذکور و غیر موجود، نصیب هر کسی نبوده و نخواهد بود." (۱۲۲)

سدره حمراء

سدره نام درختی است که در زبان فارسی آن را کُنار و یا سِدْر میگویند. در آثار بهائی سدره اشاره به درختی است که در کوه طور با موسی تکلم کرد و موسی از سدره ندای خداوند را شنید. چنانکه از قصه بعثت موسی استنباط میگردد سدره رمزی از تلهور ازاده الهی است. در آثار بهائی جمال قدم از خود به سدره تعبیر فرموده اند و در بسیاری از نصوص نازل در آثار بهائی از کلمه سدره و سدره الهیه و سدره منتهی و نیز سدره حمراء جمال قدم مراد گشته اند.

سدره حمراء در عین حال که از نظر ظاهری اشاره به قرمز شدن درخت در اثر شعلهور شدن آن دارد تعبیر روحانی لطیفی از قضای الهی است. چنانکه بکرات در این مقاله اشاره شد که رنگ قرمز شاهه قناریات و چون شیهت الهیه به تکلم درخت باموسی تعلق گرفت و در واقع درخت مظهر قضای الهیه گشت از آن به سدره حمراء تعبیر شده است.

حضرت بهاء الله در ضمن لوحی که در کتاب مهین بطبع رسیده است میفرمایند: " اِسْمَعُ نِدَائِیْ مَرَّةً اٰخِرَى مِنْ

شَطْرَ اسْمِ الْاَبِي فِي الْبُهْمَةِ الْبُهْمَاءِ مِنَ السَّلْدَةِ الْحَمْرَاءِ اِنَّهٗ
 لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا الْمُهَيَّمِنُ الْيَوْمَ... " (۱۲۴) همین تعبیر در لوح
 دیگری نیز با عبارت : " اَنْ اِسْتَمِعِي النَّدَاءَ مِنْ شَطْرِ
 الْكِبْرِيَاءِ مِنَ السَّلْدَةِ الْحَمْرَاءِ اِنَّهٗ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْمُقْتَدِرُ
 الْقَدِيرُ " (۱۲۵) آمده است.

غیر از آنچه در سطور قبل در خصوص کار برد رنگ
 قرمز مذکور گشت این رنگ وسیله انتقال مفاهیم و حالات
 دیگری نیز قرار گرفته است که بیشتر جنبه حقیقی دارد تا
 مجازی. بعنوان مثال در جواهرالاسرار به لوگو حمراء و ذهب
 صفا اشاره شده که اشاره به ثروت و غنای ظاهری
 است. همچنین اصطلاحات دم حمراء و تمیس حمراء اشاراتی به
 مرتبه جانبازی و ایثار دارد که در نهایت وضوح این معانی
 مستفاد میشود. رنگ قرمز در بیانی نظیر: " اَنْ يَا اِيَّاهِ
 اَتَحْمَرْنَ وَجوهَكُنَّ وَ اَصْتَرَّ وَجَهَ اللّٰهِ مِنْ لَطَمَاتِ
 الْبُهْمَاءِ " (۱۲۶) اشاره ای صریح به زینت کردن و خود آ
 آراستن و سرخاب به گونه زدن است. در این عبارت رنگ
 قرمز که اشاره ای به شادی و شادکامی و خوشی دارد در مقابل
 رنگ زرد که دلالت بر رنجوری و افسردگی و پژمردگی
 مینماید قرار گرفته است.

در بیان ذیل نیز اصطلاح رایات حمراء اشاره ای به
 شادی و کامرانی ناشی از پیروزی دارد آنجا که جمال قدم
 میفرمایند: " اَنْ اَصْبِرِي وَ لَا تَجْزَعِي سَوْفَ تَكْظَرُ قُدْرَةَ رَبِّكَ وَ
 تَأْخُذُ النَّاسَ اَيَاتَهَا قَدْ صَفَعْتَ الْمُقَوِّفُ وَ نَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ بِرَايَاتِ
 حَمْرَاءَ وَ اَضْطَرَبَتِ الْاَرْضُ. " (۱۲۷)

بحث از رموز و معانی رنگ قرمز را نمیتوان پایان
 رساند مگر آنکه ذکری از "ورقة الحمراء" نیز همچنان
 آید. "ورقة الحمراء" لقب مریم است که دختر ملك نساء خانم

و میرزا کریم نمد ساب بود و به این ترتیب دختر عمه جمال مبارک محسوب میشود. محبت خاص و عشق مفرطی که مرب بجمال قدم داشته شاید علت ملقب نمودن او "پورقة السمر" بوده باشد چه حمراء چنانکه مذکور گشت رنگ عشق و محبت است.

در مبحث رنگ قرمز باید از "احمرین" نیز که در آثار جملة قدم آمده است سخن گفت. این اصطلاح در عرب عامه غالباً اشاره به شراب و گوشت (۱۲۸) است ولی جمال قدم میفرمایند که در بیان محمد رسول الله که فرمودند "ع کم بالاحمرین" ناز و گوشت مراد است. (۱۲۹)

آنچه در سطور فوق مذکور گشت بررسی اجمالی اهم معانی و مفاهیم الوان و نحوه استفاده از آنها در بعضی از آثار مبارکه بهنشی بود. امید است که این مطالعه مختصر که در واقع باید آنرا به منزله مقدمه‌ای برای مطالعات بعدی دانست بتدریج راه کمال پیماید و در اثر تحقیقات دقیقتر و زحمتی که صورت خواهد گرفت حقائق و دقائق عمیقتری را عرضه نماید.

در پایان این مطالعه نقل سه لوح از الواح حضرت عبدالبهاء را که رابطه ای لطیف با الوان دارد مسك الختام قرار میدهد تا چشم جان خوانندگان مهربان به زیارت این آثار منور گردد. (۱۳۰)

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند:

"بواسطه کربلائی علی نهانندی

استاد آقا كوچك صبأغ علیه بهاء الله

هو الله

ای سبّاغ خم رنگی آماده کن که جامه های رنگارنگ،
از آن خم، یک رنگ بیرون آید و آن رنگیست که منزّه از
هر رنگ و مقدّس از ادراک اهل دانش و فرمَنگ، الوانِش
مانند قوس قزح از اشراق شمس حقیقت نمودار گردد. دیده
پریاید و نفوس را فرح و انشراح عظیم بخشاید. و
علیک التحیة والثناء. ع ع "

و نیز در لوحی دیگر میفرمایند:

"بواسطه جناب قاهر

نوش آبد

جناب استاد مهدی سبّاغ علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای سبّاغ معنوی از جمیع الوان عتیق بیزاری جو و در این
خم بیرنگ دمی درنگ کن تا از جمیع الوان مقدّس و منزّه
و میراً گردی و بنور هدی منور شوی این خم اگر چه از
عالم تمییز نیست ولی مشکاة نور است و نور دارنده همه
رنگهاست از خدا خواهم که چنان شعله ای زنی که در نوش آبد
نوشانوش پیمانان میثاق درگیرد و هر بی گوش و هوش هشیار
شود و دلبر عرفانرا در آغوش گیرد. و علیک التحیة
والثناء. ع ع "

و نیز در لوحی دیگر میفرمایند:

"ط جناب استاد آقای سبّاغ

علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

هو الابهی

ای صباغ، صبغة الله و من احسن من الله صبغة. اگر صباغ این جهان خاکی، بپو و رنگی قناعت کن و اگر صباغ جهان الهی هستی در خمخانه صبغة الله، اول، رنگ بپوشی بهخواه یعنی از مادون مقدس شو تا جمیع ألوان در خم رنگ حاصل گردد یعنی جامع جمیع مراتب و شوون گردی، قسم باسم اعظم اگر این خم بپوشد، شکر گردی بپوشد و لونی، برت لونی است. افق صبح را خجیل نمائی، ملاحظه کن که جمیع ألوان اضفاث و احلام بود و غیر ثابت، مگر رنگ آن خم تقدیس حضرت مسیح که لونیش ثابت و باقی است. وال الله علیک و علی کل من ثبت علی العهد الوثیق ع ع "

بیادداشت ۱۹

(۱) - شماره ای که قبل از اسم سور قرآنی آمده است اشاره به شماره آیه و شماره بعد از اسم سور اشاره بشماره سوره است.

(۲) - الرائع الاصفهانى . معجم مفردات الفاظ القرآن
(بیروت : دارالکتب العربی، ۱۹۷۲)، ص ۲۸۲

(۲) - مولوی در مثنوی میفرماید :

صبغة الله هست خم رنگ مـــــو
پیمها يك رنگ گردد انـــــدرو
چون در آن خم افتد و گوئیش قم
از طرب گوید منم خم لا تلم
آن منم خم خود انا الحق گفتنت
رنگ آتش دارد الا آهنست
رنگ آهن محو رنگ آتش اســـــ
ز آتشی می نافتد و خامش وش است
چون بسرخس گشت همچون زر کـــــان
پس انا النارست لافش بسی زیـــــان
شد ز رنگ و طبع آتش محتـــــم
گوید او من آتشم من آتشم
مثنوی معنوی (طهران : امیرکبیر، ۱۳۵۰ هـ ش)، دفتر
دوم، ص ۲۶۲، ابیات ۱۲۴۵ - ۱۲۵۰ و نیز میفرماید:
رنگ بالی صبغة الله است و بســـــ
غیر آن بر پسته دان همچون جـــــرس
رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین
تا ابد بالی بود بر عاهدین
رنگ شك و رنگ کفران و نفاق
تا ابد بالی بود بر رجان عاق

مثنوی معنوی . دفتر ششم . ص ۱۲۷۲ . ابیات ۴۷۱۰ - ۴۷۱۲

(۴) - حضرت بهاء الله . مجموعه الواح مبارکه (نامبره : سعادت . ۱۹۲۰) . ص ۲۹

(۵) - این بیت در دفتر اول مثنوی مولوی آمده و چند
بیت بعد از آن چنین است :

چون به بسی رنگی رسی کسان داشتی

موسی و فرعون دارد آشتی

سرترا آید بدین نکته موافق

رنگ کسی خالی بود از لیل و ناز

این عجب کین رنگ از بسی رنگ خواست

رنگ با بیرنگ چون در چنگ خست

بونگ روغن را ز آب اسرشته اند

آب با روغن چرا ضد گشته اند

چون گل از خارست و خار از گل چرا

هر دو در جنگند و اندر ماجرا

مثنوی معنوی . دفتر اول . ص ۱۲۲ - ۱۲۳ . ابیات

۴۷۲ - ۴۷۶

(۶) - بوعه الواح مبارکه . ص ۱۴۸ - ۱۵۱

(۷) - ای شرح احوالش نگاه کنید به لثالی درخشان

(طهران : مؤسسه ملی مطبوعات امری . ۱۲۲۰ ب) . ص ۱۴۱ -

۱۴۲ اثر محمد علی فهیمی

(۸) - حضرت بهاء الله . مجموعه الواح مبارکه حضرت

بهاء الله عکسبرداری شده از بوی خط علی اشرف لامه جانی

(تندلیب) (طهران : مؤسسه ملی مطبوعات امری . ۱۲۲۰ ب) . ص

۲۱۰ . از این به بعد از این اثر با عنوان مجموعه الواح خط

تندلیب یاد خواهد شد .

(۹) - الشریف الجرجانی . کتاب التعريفات (بهروت :

مکتبه لبنان، ۱۹۷۸). ص ۵۰

- (۱۰) - مجموعه الواح مبارکه . ص ۲۶۸
 (۱۱) - سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات
و تعبیرات عرفانی (طهران : طهوری، ۱۲۵۴). چاپ دوم، ص
 ۱۰۸

- (۱۲) - کتاب التعریفات . ص ۲۷۹
 (۱۲) - شیخ احمد احمائی، شرح الفوائد (تهریز :
 چاپ سنگی، ۱۲۷۴ هـ ق) . ص ۶۱-۶۲
 (۱۴) - با آنکه در این آیه مبارکه خلق هر رزق مقدم
 است اما چنانکه ملا حظه میشود شیخ احمد در شرح فوائد
 رزق را بر حرات مقدم گرفته است. چنانکه ملا حظه خواهد شد
 در آثار حضرت باب توالی مطالب آنطور که در آ قرآنیه
 مذکور شده حفظ گردیده است.

- (۱۵) - شرح الفوائد . ص ۶۲ - ۶۴
 (۱۶) - شیخ احمد احمائی، شرح الزیارة (طهران :
 چاپ سنگی، ۱۲۶۷ هـ ق) . سه جز : در یک مجلد . ذیل
 عبارت " و معدن الرحمة "
 (۱۷) - بیت المعمور در معارف اسلامی عبارت از خانه‌ای
 است که مسجد ملاشکه است و در آسمان چهارم در مقابل خانه
 کعبه در مکه معظمه واقع شده است.

- (۱۸) - سید کاظم رشتی، شرح القصیده (تهریز :
 چاپ سنگی، ۱۲۷۲ هـ ق) . ص ۲۶۶
 (۱۹) - شرح القصیده . ص ۲۶۷
 (۲۰) - شرح القصیده . ص ۲۶۷
 (۲۱) - حضرت باب، بیان فارسی (ناشر و تاریخ طبع

ندارد، ۲۲۸ ص) . ص ۸۸

- (۲۲) - بیان فارسی . ص ۱۴۷

(۲۲) - بیان فارسی . ص ۲۸۵

(۲۴) - فاضل مازندرانی، اسرارالاثار (طهران : مؤسسه

ملی مضبوطات امری، ۱۲۹) ج ۴ ، ص ۲۲۸

(۲۵) - تفسیرالهاء در مجموعه آثار حضرت اعلی که تحت

شماره ۶۰۱۰ بوسیله لجنه ملی محفظه آثار امری ایران تکثیر

گشته از صفحه ۲۲۱ تا ۲۸۲ درج شده است.

(۲۶) - فاضل مازندرانی، امر و خلق (طهران : مؤسسه

ملی مضبوطات امری ، ۱۲۲ ب) ، نشر دوم ، ج ۱ ، ص ۹۹

- ۱۰۰

(۲۷) - تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم در مجموعه شماره

۶۰۱۴ که بوسیله لجنه ملی محفظه آثار امری ایران تحت

عنوان مجموعه آثار حضرت اعلی در ۲۷۲ صفحه تکثیر و منتشر

گردیده درج شده است. این مجموعه مأخذ نقل مطالب خواهد

بود.

(۲۸) - حدیث را شیخ احمد احسانی در فائده سوم در

کتاب شرح الفوائد چنین نقل نموده است: " ان امرنا هو

الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن

و هو السر و سر السر و سر مستسر بالسر و سر مقنع بالسر

و فی روایة و سر مجلل بالسر و معنی المجلل و النقع

واحد" (شرح الفوائد، ص ۴۲)

(۲۹) - تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم ، ص ۲۹۷

(۳۰) - تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم ، ص ۲۱۸

(۳۱) - تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم ، ص ۲۱۹

(۳۲) - تفسیر والعصر در مجموعه شماره ۴۰۰۵ که بوسیله

لجنه ملی محفظه آثار امری ایران در شهرالمشیه ۱۲۲ هدیغ از

روی نسخه موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه کمبریج نشر و

تکثیر گردیده مندرج است. این مجموعه مأخذ نقل مطالب

خواهد بود.

- (۲۳) - تفسیر والعصر . ص ۲۴
 (۲۴) - تفسیر والعصر . ص ۲۷
 (۲۵) - تفسیر والعصر . ص ۲۹
 (۲۶) - عبدالحمید اشراق خاوری، محاضرات (طهران :
 مؤسسه ملی مطبوعات امری . ۱۲۱ ب) . ج ۲ . ص ۹۲۹ -
 ۹۸۰

- (۲۷) - محاضرات ج ۲ . ص ۹۸۰
 (۲۸) - عبدالحمید اشراق خاوری، ماثده آسمانی (طهران :
 مؤسسه ملی مطبوعات امری . ۱۲۹ ب) . ج ۲ . ص ۲۱
 (۲۹) - حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی (طهران : مؤسسه
 ملی مطبوعات امری . ۱۲۲ ب) . ج ۶ . ص ۲۶۱
 (۳۰) - آثار قلم اعلی . ج ۶ . ص ۲۲۴
 (۳۱) - اسرار الاثار ج ۲ (ط ۱۲۴ ب) . ص ۶۶
 (۳۲) - آثار قلم اعلی ج ۶ . ص ۲۱۲ - ۲۱۴
 (۳۳) - نگاه کنید به "بیضاء" در لغت نامه دهخدا پیش
لسان العرب . الرب الموارد . و تاج العروس
 (۳۴) - آثار قلم اعلی ج ۲ (ط ۱۲۴ ب) . ص ۲۵۶
 (۳۵) - حضرت عبدالبهاء . مکاتیب عبدالبهاء (قاهره :
 کردستان العلمیه . ۱۹۱۰) . ج ۱ . ص ۱۰۳
 (۳۶) - مکاتیب ج ۱ . ص ۵۷ . فاضل ماژندرانی در مقدمه
 از بقعه بیضاء و حمراء نوشته‌اند: "همه مراد ارض سنا
 میباشد که منور و به گلهای سرخ محمر و هم از مرکز لغت و
 بلاست." (اسرار الاثار ج ۲ . ط ۱۲۴ ب . ص ۶۶)
 (۳۷) - ماثده آسمانی ج ۴ (ط ۱۲۹ ب) . ص ۲۳۵ -
 ۲۳۶
 (۳۸) - مجموعه الواح خط عندلیب . ص ۱۸۰

(۴۹) - مکاتیب ج ۱ . ص ۷۲

(۵۰) - مکاتیب ج ۱ . ص ۱۱۵

(۵۱) - لوح مبارک مصدر است به: "حمد مقدس از ذر واصفاء مالک اسماء را لایق و مزیانت که از آفتاب آید علم...". این لوح که بتاریخ غره - میان ۱۲۹۸ هـ ق مورخ است خطاب به جناب ورقاء نازل شده و در صفحه ۵۱۶ تا ۵۴۹ مجموعه شماره ۸ (قسمت دوم) که به وسیله لیب ملی محفظه آثار امری بیران در شهرالسلطان ۱۲۲ هجری نشر گردیده مندرج میباشد. عبارت نقل شده در متن مقاله درونجه ۵۲۷ این مجموعه است.

(۵۲) - آثار قلم اعلی ج ۷ . ص ۹۶

۱۰۲ - نگاه کنید به "بیضاء" در لغت نامه دهخدا بنقل از

منتهی الارب

(۵۴) - آثار قلم اعلی ج ۲ (ط ۱۲۱ اب) . ص ۸۱ - ۸۲

(۵۵) - آثار قلم اعلی ج ۲ . ص ۴۵

(۵۶) - اطلاق "ورقاء" به مظهر امر الهی در آثار مبارکه به کثرت آمده است. برای ملاحظه بعضی از این نصوص نگاه کنید به "ورقاء" در اسرارالاثار ج ۵ (ط ۱۲۹ اب) . ص ۲۹۲ - ۲۹۴.

(۵۷) - میفرمایند: "نزه نفسک عن کل ما عرفت من قبل من اشارات السوئیه و الدلالات الشركیه لتجد رائحة البقاء عن یوسف الوفاء و تكون داخل فی مصراعفاء و تجد رواشح طیب السناء عن هذا اللوح الدرّی البیضاء فیما رقم فیہ القلم من اسرار القدم...". (آثار قلم اعلی ج ۲ . ص ۲۷ - ۲۸)

(۵۸) - مکاتیب ج ۱ . ص ۲۴۷

(۵۹) - آثار قلم اعلی ج ۷ . ص ۴

(۶۰) عبد الحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (طهران: مؤسسه

ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب)، نشر سوم، ص ۹۲

۶۱) - مکاتیب ج ۱، ص ۲۰۰

۶۲) - مکاتیب ج ۱، ص ۱۰۸

۶۳) - مکاتیب ج ۱، ص ۱۵۶ و نیز نگاه کنید به

صفحات ۲۰۸-۲۰۹

۶۴) اسرارالاثار ج ۲ (ط ۱۲۸ ب)، ص ۲۰۶-۲۰۷

۶۵) - اسرارالاثار ج ۲، ص ۲۰۷

۶۶) - حضرت بهاءالله، مجموعه اشعارات (جلد اول)

طبع ندارد)، ص ۱۵۲

۶۷) - اسرارالاثار ج ۲، ص ۲۰۷ - ۲۰۸ و نیز نگاه

کنید به مطالع الانوار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری،

۱۱۷ ب)، ص ۲۲۸ و مکاتیب ج ۱، ص ۱۷۰

۶۸) - مائده آسمانی ج ۹ (ط ۱۲۹ ب)، ص ۱۲۲

۶۹) - اسرارالاثار ج ۲، ص ۲۱۱

۷۰) - مکاتیب ج ۱، ص ۴۴۷

۷۱) - نگاه کنید به مائده آسمانی ج ۴، ص ۵۰

۷۲) - آثار قلم اعلی ج ۲، ص ۲۶

۷۳) - نقل از نسخه‌ای خطی حضرت عبدالبهاء نیز در

لوحی میفرمایند: "و هبت ربيع اصغر صرصر دفراء علی موطن

جمالک الانور الاعلی..."مکاتیب ج ۱، ص ۲۹۲)، نیز نگاه

کنید به مقدمه همین مقاله در باره "باد زرد" در قرآن

۷۴) - آثار قلم اعلی ج ۲، ص ۸۵

۷۵) - مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۷. جمالقدم در سوره

قمیس نیز میفرمایند: "ان یا اهل الامکان ایروا ذمات الله

فی قطب جنة الفردوس من سدرة القلمس التي كانت فی ارض

الزعفران بایدی الرحمن مفروسا." (آثار قلم اعلی ج ۴، ط

۱۲۲ ب، ص ۲۶)

- (۷۶) - اسرار الاثار، ج ۴، ص ۶۲
- (۷۷) - این لوح مبارك كه مصدر به عبارت "هوالميم الخبير قد حضر كتابك و عرفه العبد الحاضر لدى الوجه..." میباشد در سنه ۲۴۱ مجموعه آثار قلم اعلى كه تحت شماره ۵۱ بوسيله لجنة منى محفظة آثار امرى ايران در شهر الكمان ۱۳۲۲ بطنخ تكثير و نشر گردیده مندرج شده است. برای مطالعه بیشتر در اطراف "ارض زعفران" به مجله عندليب (سال چهارم، شماره ۱۴، بهار ۱۳۶۴، ص ۱۴-۲۳) مراجعه فرمائيد.
- (۷۸) - ایام تسعه، ص ۲۵۲
- (۷۹) - حضرت ولئى امرالله، لوح قرن (طهران: مؤسسه منى مطبوعات امرى، ۱۳۲۳ ب)، ص ۷۷
- (۸۰) - عايشه آسمانى ج ۴، ص ۲۲۸
- (۸۱) - آثار م اعلى ج ۲، ص ۲۵
- (۸۲) - آثار من اعلى ج ۲، ص ۲۶
- (۸۳) - اسرار الاثار ج ۲، ص ۶۶
- (۸۴) - حضرت بهاءالله، كتاب القلم (تاريخ و محل طبع ندارد، قطع ۸.۵x۱۱ سانتيمتر، چاپ سنگى)، ص ۱۰۵
- (۸۵) - آثار قلم اعلى ج ۶، ص ۲۱۲ - آثار قلم اعلى ج ۱: ص ۱۰ و ص ۲۰ - اسرار الاثار ج ۲، ص ۶۶.
- (۸۶) - اسرار الاثار ج ۵ (ط ۱۳۹۹ ب)، ص ۱۲-۱۳
- (۸۷) - رساله شهبه آكل و مأكول، ص ۲۶۵-۲۶۶. این رساله در جواب سؤال محمد رضا ميرزا نوشته شده و نسخه اى كه مورد استفاده این نویسنده قرار گرفته در صفحات ۲۱۶ الى ۲۶۲ مجموعه شماره F-2016 بوسيله لجنة منى محفظة آثار امرى در شهر الشرف ۱۳۲۲ بدیع نشر شده است.
- (۸۸) - حضرت بهاءالله سورة الملوك (تاريخ و محل طبع ندارد، ۲۸ ص)، ص ۱

- (۸۹) - مجموعه الواح مبارکه . ص ۱۴۰-۱۴۱
- (۹۰) - آثار قلم اعلیٰ ج ۷ . ص ۲۹۴
- (۹۱) - حضرت باب . منتخبات آیات از آثار حضرت
نقطه اولی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری . ۱۳۲۴ ب) . ص ۲۸
- (۹۲) - مجموعه الواح خط عندلیب . ص ۹۲-۹۴
- (۹۲) - این آیات از لوح کرمل در توقیع نوروز ۱۱۱
بدیع نقل شده است: "هذا يوم فيه بشر البر و
البحر... باسمه المقتدر العزيز المنيع."
- (۹۴) - حضرت ولایت امرالله . توقیعات مبارکه ۱۹۵۲-
۱۹۵۲ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری . ۱۱۹ ب) . ص
۱۷۰ - ۱۷۱
- (۹۵) - ماشده آسمانی ج ۷ . ص ۹۵
- (۹۶) - ایام ترمه . ص ۲۲۶
- (۹۷) - آثار قلم اعلیٰ ج ۶ . ص ۲۵۲ . برای ملاحظه شواهد
دیگر نگاه کنید به آثار قلم اعلیٰ ج ۷ . ص ۲۴۸ و ماشده
آسمانی ج ۷ . ص ۲۰۲
- (۹۸) - لوح قرن . ص ۷۲
- (۹۹) - آثار قلم اعلیٰ ج ۴ . ص ۱۲
- (۱۰۰) - امر وخلق ج ۲ . ص ۲۹۸
- (۱۰۱) - آثار قلم اعلیٰ ج ۷ . ص ۲۶۲
- (۱۰۲) - آثار قلم اعلیٰ ج ۷ . ص ۲۴۸
- (۱۰۲) - آثار قلم اعلیٰ ج ۴ . ص ۱۶
- (۱۰۴) - ماشده آسمانی ج ۲ (ط ۱۲۹ ب) . ص ۱
- (۱۰۵) - لوح قرن . ص ۱۰۲
- (۱۰۶) - مجموعه الواح مبارکه . ص ۴۰۰
- (۱۰۷) - اسرار الاشار ج ۴ . ص ۲۵۰-۲۵۱
- (۱۰۸) - نگاه کنید به آثار قلم اعلیٰ ج ۷ . ص ۲۰۰

- (۱۰۹) - نگاه کنید به آثار قلم اعلیٰ ج ۶ . ص ۲۰۵
 (۱۱۰) - نگاه کنید به آثار قلم اعلیٰ ج ۶ . ص ۲۰۵ و

۲۱۸

(۱۱۱) - متن این خطابه بوسیله علی اکبر میلانی در صفر ۱۳۴۰ هـ ق بمورت ژلاتینی چاپ شده است.

(۱۱۲) - عبدالرحمن جامی در نقدالنموس فی شرح نقش النموس (طهران: انجمن شاهنشاهی فلسفه، ۱۳۹۸ هـ ق، ص ۷۱) مینویسد: "نور وجود حق سبحانه و تعالی - و لله المثل الاعلیٰ - به مثابه نور محسوس است، و حقائق و اعیان ثابته بمنزله زجاجات متنوعه متلونه، و تنوعات ظهور حق سبحانه در آن حقائق و اعیان چون الوان مختلفه. همچنانکه نمایندگی انوان نور به حسب الوان زجاج است، که حجاب اوست - و فی نفس الامر او را لونی نیست. تا اگر زجاج صافی است و سفید، نور در وی صافی و سفید نماید، و اگر زجاج کدر است و ملون، نور در وی کدر و ملون نماید. مع ان النور فی حد ذاته واحد به - محیط، لیس له لون و لا شکل - همچنین نور وجود حق را سبحانه و تعالی با هر یک از حقایق و اعیان ظهوریست."

(۱۱۳) - منتخبات آیات از آثار حضرت نطقه اولیٰ، ص ۲۵ و نیز به سوره قمیس (آثار قلم اعلیٰ ج ۴ . ص ۵۰) رجوع شود. جمال قلم در سوره الدم میفرماید: "یا قوم انی لعلیٰ و هذه الکفره الاخری بعد الاولی و اظهرت لكم اعظم ما اظهرت من قبل." (آثار قلم اعلیٰ ج ۴ . ص ۶۲)

(۱۱۴) - لوح قرن . ص ۷۲

(۱۱۵) - آثار قلم اعلیٰ ج ۴ . ص ۲

(۱۱۶) - مائده آسمانی ج ۴ . ص ۲۳۸

(۱۱۷) - لوح قرن . ص ۷۲

- (۱۱۸) - آثار قلم اعلیٰ ج ۲ . ص ۸۲
- (۱۱۹) - حضرت بهاء الله. مجموعه اقتدارات (مجل طبع ندارد. ۱۲۱۰ هـ ق). ص ۲۲۰
- (۱۲۰) - حضرت بهاء الله. ایقان (مصر: فرج الله زکی. تاریخ ندارد). ص ۶۱
- (۱۲۱) - ماشده آسمانی ج ۸۰ . ص ۷۲ - ۷۴
- (۱۲۲) - بہان فارسی . ص ۵۵
- (۱۲۲) - مجموعه الواح خط عندلیب . ص ۱۲۹
- (۱۲۴) - حضرت بهاء الله. مجموعه الواح مبارکہ. حضرت بهاء الله مؤسسه به کتاب مبیین (مجل طبع ندارد. چاپ سنگی. ۱۲۰۸ هـ ق). ص ۱۵۷
- (۱۲۵) - آثار قلم اعلیٰ ج ۶ . ص ۲۱
- (۱۲۶) - آثار قلم اعلیٰ ج ۷ . ص ۱۵۶
- (۱۲۷) - آثار قلم اعلیٰ ج ۷ . ص ۲۶
- (۱۲۸) - مہدائی در مجمع الامثال (قاہرہ؟: مطبعۃ السنۃ المحمدیۃ. ۱۹۵۵ م. ج ۲. ص ۷۹) مینویسد: "أَقَمَدَ النَّاسَ الْأَحْمَرَانِ اللَّحْمُ وَالْخَمْرُ"
- (۱۲۹) - آثار قلم اعلیٰ ج ۶ . ص ۹۴
- (۱۳۰) - این الواح از منابع خطی نقل گشته است.

کتاب شناسی

۱- در بهائیت

۱- الف - آثار مبارکه

حضرت باب، بیان فارسی (بی ناشر و تاریخ طبع) ۲۲۸۰ ص
 — " تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم " مجموعه آثار
 حضرت اعلی (ملهران) : لجنه ملی محفظه آثار امری . بی
 بیچ . مجموعه شماره ۶۰۱۴

— تفسیر والعصر (ملهران : لجنه ملی محفظه آثار امری . ۱۳۲۰
 ب) . مجموعه شماره ۴۰۰۵

— " تفسیر الهاء " . مجموعه آثار حضرت اعلی (ملهران :
 لجنه ملی محفظه آثار امری . بی تاریخ) . مجموعه شماره
 ۶۰۱۰

— منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی (ملهران :
 مؤسسه ملی مطبوعات امری . ۱۳۴۰ ب)

حضرت بهاء الله . آثار قلم اعلی (ملهران : مؤسسه ملی
 مطبوعات امری . ۱۲۱ ب ج ۲ ، ۱۲۲ ب ج ۴ ، ۱۲۲ ب ج ۶ ،
 ۱۲۴ ب ج ۷)

— ایقان (مصر : فرج الله زکی . بی تاریخ)

— سورة الملوك (بی محل طبع و تاریخ) . ۲۸ ص

— کتاب اقدس (بی محل طبع و تاریخ . قطع ۱۱ × ۸ . ۵
 سانشیتر . چاپ سنگی)

— کتاب مبین (مجموعه ای از الواح حضرت بهاء الله . بی
 محل طبع . چاپ سنگی ۱۳۰۸ هـ ق)

— مجموعه آثار قلم اعلی (قسمت دوم) (ملهران : لجنه ملی

P.O. Box 8464, Dundas, Ont., Canada L9H 6M2

Persian Institute for Behavior Studies

گنجینه مطالعات رفتاری ایرانی

گنجینه مطالعات رفتاری ایرانی

جناب سعادت اللہ منجذب
تادم مہر دخت بہادر (فی ثیاب)
تادم بلوچی آگاہ زادہ

ط
روح بلند
مشیر نور سی